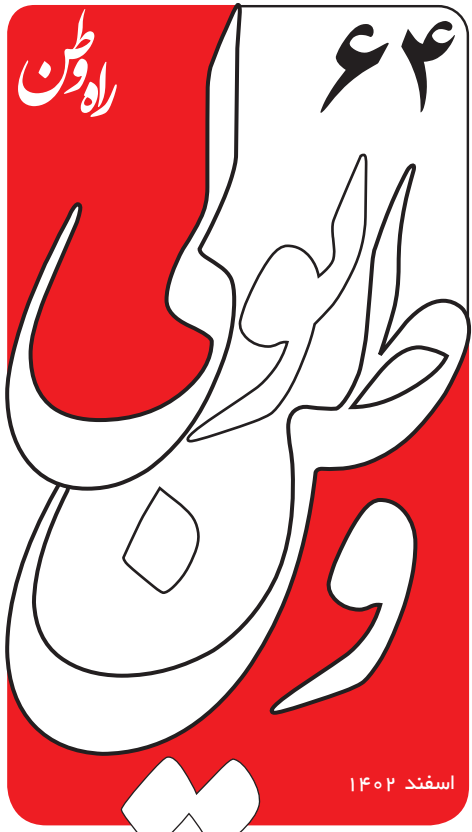
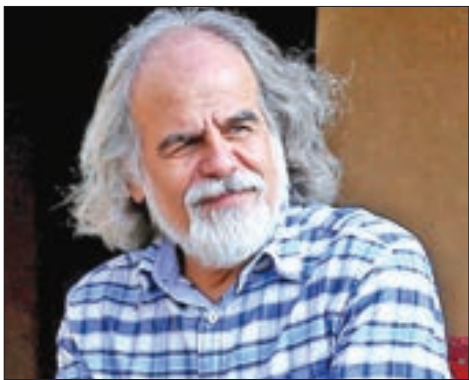




ماه نامه فرهنگی وطن بولی۱
سال هشتم۱۱ صفحه۸۰,۰۰۰ تومان

نقدی بر ناآگاهی تاریخی و
کوچک شمردن تاریخ ایران
باستان توسط مصطفی ملکیان

انصاف چیز خوبی است



رابطه تاریخی زبان فارسی و زبان‌های محلی ایرانی و سواستفاده‌های سیاسی

زبان پدری و زبان مادری



ایلبر اور تایلی استاد تاریخ ترکیه:

ایران برای ترکیه در حکم یونان برای جهان است

تماس با فرهنگ‌هایی مانند ایران، زبان ما را غنی تر می کند

زبان ملی، زبان مادری و یکپارچگی ملی

گزارشی از سخنرانی حبیباله فاضلی
در همایش اصل ۱۵ قانون اساسی؛

دوگانه زبان پدری و مادری در قوانین اساسی ایران

اعضای شورای حکام مرکز
میراث ناملموس یونسکو؛

کشورهای دیگر نمی‌توانند

مفاخر ایران را

به نام خود ثبت کنند

چرافرقهٔ دموکرات

آذربایجان قشون خود را

قزلباش نامید؟

جشن تولد ۹۰ سالگی حسن انوری

ما آذربایجانی هانبودیم

چه کسی از زبان فارسی

دفاع می کرد؟!



بدین گونه سازیم آئین و راه

زبان عشق و مدارا

گودرز رشتیانی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

زبان مادری‌ام کردی است و به جان دوستش می‌دارم. تمایزی بین کردی و فارسی نمی‌بینم. الان که به اولین سالهای دوران کودکی خود می‌نگرم می‌بینم که فارسی حرف زدن و فهمیدن آن برای من و امثال من یک فرایند طبیعی بوده. بدون آنکه آموزش دیده باشم و یا مخاطب رسانه‌ای بوده باشم در روستای رشتیان سخنانی که به فارسی بود را همانند کردی می‌فهمیدم و متوجه می‌شدم. بی‌راه نیست اگر بگویم فارسی همانند کردی همزاد من و ما بوده است.

پدربزرگم که بیشتر شاهنامه را از بر بود هم روایت کردی را زمزمه می‌کرد هم متن فارسی را. مادرم هم ناخودگاه و به تاثیر از فردوسی نام شش تن از هفت فرزندش را از شاهنامه برگزید. راز عجیبی است چگونه این کتاب در درازنای تاریخ این مرز و بوم و در دورترین نقاط نیز چنان در دل و جان امثال پدران ومادران من رسوخ یافته که روحیه امید و زندگی و عشق به وطن را در آنها به حد اعلا پرورش داده بود. بزرگتر که شدم لذت خواندن متون کهن فارسی را تجربه کردم و دیدم ادبیات فارسی غنای کم‌نظیری دارد. فارسی امروز هم همان غنا را دارد. چه کسی از شیوایی قلم صادق هدایت لذت نمی‌برد؟ شعر اخوان ثالث هم سرزندگی سعدی و مولوی را تداعی می‌کند. هفته پیش هم از استاد علی‌اشرف صادقی شنیدم که فارسی ما در پیش از اسلام نوعی تکامل تاریخی خود را از سر گذرانده و فهمیدن تاریخ بیهقی و تاریخنامه طبری پس از هزار سال نشان دهنده ایستایی زبان فارسی نیست.

در دوران دانشگاه که با تاریخ ادبیات بیشتر آشنا شدم دریافتم که همه متون اصلی ما به فارسی بوده: چه متنی که در منطقه ترک‌زبان نوشته شده چه متنی که به سفارش سلطان مغولی به رشته تحریر در آمده است. بیست سال پیش در تفلیس صدای بانوی سالخورده دستفروشی توجهم را جلب کرد که در بازار میوه‌فروشی با بانگ بلندی رباعیات خیام را عرضه می‌کرد و چند سال بعد هم در دربند روسیه مهمان شهر چند هزار نفری جالگان و متاگی بودم که به زبان فارسی صحبت می‌کردند. در کمبریج انگلستان هم در گوشه ای از کنفرانس شاهد نمازخواندن یک چینی بودم که بیشتر نمازش را به فارسی خواند. این روزها هم مشغول نهایی کردن تصحیح تاریخی از سلسله شیبانیان در آسیای مرکزی هستم که به فارسی نوشته شده. برنامه‌ای هم برای پنج سال آینده دارم که شش متن ناشناخته یا کمتر شناخته شده از خانات قوقند در مرزهای چین را منتشر کنم و شگفتا که همه این شش متن هم به فارسی هستند، متونی که به سفارش حاکمان ترک و مغول نوشته شده و از نظر سیاسی هیچ ارتباطی با ایران نداشته‌اند. فارسی زبان ملی است، زبان میانجی است، زبان پیوند است و زبان عشق و مدارا.

زبان‌های محلی در ایران

به زبان‌های محلی اختصاص داده و بدین ترتیب این دست از زبان‌ها نه تنها در

معرض تهدید نیستند، بلکه نسبت به گذشته شرایط مناسب تری را نیز تجربه می‌کنند. البته در کنار این توجه به زبان‌های محلی باید هوشیار بود چرا که گروهی افراطی و نیز برخی رقبای منطقه‌ای ایران با دشمنان کشور در تلاش هستند مبحث زبان‌های محلی را با ایدئولوژی قومگرایانه و نژادپرستانه پیوند زده و بدین ترتیب از طریق زبان‌های محلی زمینه تشدید قومگرایی را فراهم سازند. حفظ زبان‌های محلی نشانه‌ای از استمرار تمدن و فرهنگ ایرانی است اما سیاسی شدن مبحث زبان‌های محلی منفذی مخاطره‌انگیز برای افراطی‌های تجزیه‌طلب است و باید مراقب این تحركات بود. در سده اخیر و با ظهور کشورهای نو تأسیس یا برخی جریان‌های سیاسی در فراسوی مرزهای کشور برخی زبان‌های محلی که پیش از آن در قالب زبانی محلی در درون تمدن ایرانی گویشورانی داشت به شکل نماد و نشانه‌ای از ظهور اقوام و حتی ملت‌های نوپدید هویدا شد و بدین ترتیب این دست از زبان‌ها که تا پیش از آن نقشی در حد ارتباطات نسلی و زبان محاوره‌ای در میان گویشوران داشت در شکلی تازه و به عنوان زبانی ادبی و سیاسی ظاهر شدند. این تحول بر درون کشور نیز بی‌تأثیر نبود. هر چند بر خلاف تجارب برخی کشورهای دور و نزدیک هیچ گاه در ایران مانعی بر سر استفاده یا شکوفایی این نوع زبان‌ها وجود نداشته و مردم ایران در مناطق خود همواره با آزادی کامل از زبان خود استفاده می‌کردند. به عنوان نمونه در حالی که در کشور همسایه غربی ما یعنی ترکیه کردهای این کشور در سده گذشته حتی در درون منازل خود نیز مجاز به استفاده از زبان‌های محلی خود یعنی

به بهانه روز زبان مادری

چند فرهنگی به صورت قراردادی تنها برای حفظ همبستگی میان این تنوع گروهی به رسمیت شناخته شد،

اما در کشوری همچون ایران این تکثر زبانی و قومی از باستان تا کنون وجود داشته است، و زبان فارسی از ابتدا به عنوان یک زبان تمدنی ایرانی به عنوان عامل اساسی در وحدت و همبستگی بوده است، بخش زیادی از این هویت زبان خواهی میراث استعماری (انگلیسی و روسی) است برای این نمونه به سیاست دو زبانه فارسی و پشتون در افغانستان بنگرید که چگونه سبب شکاف عمیق میان جامعه افغانستانی شده است به میراث استعماری بین پاکستان و هندوستان بنگرید که چگونه بر مسئله کشمیر نزاع‌های خونینی در میگیرد به تلاش روسیه در آسیای مرکزی بنگرید به عنوان نمونه به سیاست زبانی در کشور قزاقستان توجه کنید که ابتدا زبان رسمی آن روسی بود با وجود این که در سال ۱۹۹۷ زبان قزاق به عنوان زبان رسمی اعلام شد اما این کشور هنوز از وحدت زبانی رنج میبرد، همچنین به تلاش‌های روسیه در تاجیکستان و ترکمنستان جالب توجه است، می‌توان گفت اولین تلاش‌ها برای هویت خواهی‌های افراطی در ایران با نفوذ کمونیست‌ها به ویژه ترویج تئوری‌های ولادیمیر لنین مبنی بر حق تعیین سرنوشت توسط ملت‌های مختلف صورت گرفت اوج این سیاست‌ها به تلاش‌های شوروی در زمان جنگ جهانی دوم و مسئله آذربایجان برمی‌گردد. با این حال به نظر می‌رسد آنچه که تلاش برای زبان مادری یاد می‌شود



احسان هوشمند

در ایران امروز در کنار زبان فارسی که زبان ملی، تاریخی، فرهنگی و تمدنی همه ایرانیان است شاهد حضور متنوعی از زبان‌ها و گویش‌ها در گوشه و کنار کشور هستیم. به سخن دیگر، زبان فارسی برآمده از تعامل همدلانه تاریخی و فرهنگی و علمی ایرانیانی است که همه به نوعی سهمی در تکوین و بالندگی آن ایفا کرده و کمتر نقطه‌ای از پهنه گسترده ایران را می‌توان یافت که سخنوران و شاعران و نویسندگان و ادبا آن حوزه سهمی در شکوفایی و غنای زبان فارسی بر دوش نگرفته باشند. در کنار زبان فارسی البته در بخشی از این گستره فرهنگی و تمدنی نیز گروهی از ایرانیان دارای زبان‌های محلی خود بوده و این زبان‌های محلی نسل به نسل و سینه به سینه منتقل شده و بدین ترتیب در تاریخ دیرین ایران زبان‌های محلی در مناطقی از ایران عموماً به عنوان زبان شفاهی و زبان فارسی به عنوان زبان تمدنی و فرهنگی و علمی ایفاگر نقش تمدن‌سازی بوده‌اند. در چند دهه گذشته آثار ادبی و هنری و علمی و تاریخی بیشماری با زبان‌های محلی در ایران تولید و منتشر شده است. شمار قابل توجهی از رسانه‌ها از جمله شبکه استانی رادیو و تلویزیون و حتی شبکه‌های کشوری ساعات زیادی از برنامه‌های خود را به پخش برنامه‌های متنوع ادبی و سرگرمی و فیلم و موسیقی



میلاد یزدان پناه

بدون شک حفظ زبان و فرهنگ و ادب هر گروه انسانی شایسته هست، هر ساله نیز در کشور ما نیز این روز گرامی داشته میشود. اما هر گونه سیاست تجزیه طلبانه نه به نفع ملی و نه خود گروه‌های اقوامی است. مسئله ای که نیاز به آگاهی دارد این است که برخی افراد اندک و انگشت شمار تلاش میکنند زبان فارسی را یک زبان تحمیل شده بر گروه‌های اقوام ایرانی در نظر گیرند. جالب اینکه بسیاری از این گروه‌ها الگوی خود را کشورهای قرار می‌دهند که خودشان میراث عظیمی از کشتار قومی و زبان‌کشی بومیان اولیه این سرزمین‌ها را در کارنامه خود دارند. (به چگونگی شکل‌گیری آمریکا بنگرید) برخی دیگر نیز امروزه کشور کانادا را به عنوان الگو معرفی میکنند، اما این سوال را باید پرسید آیا در کشور کانادا مسلمانان عرب، ایرانیان، بومیان کانادا، و دیگر گروه‌های قومی در آن از آموزش زبان خود بهره مند هستند؟ یعنی اگر یک ایرانی در کانادا زندگی میکند آموزش رسمی او فارسی است؟ کانادا تنها یک کشور دو زبانه فرانسوی و انگلیسی است. در کشور کانادا در چند دهه گذشته سیاست



ماهنامه فرهنگی وطن بولی
سال هفتم، شماره ۶۴ | ۸ صفحه



طی روزهای گذشته همزمان با دوازدهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسامی برخی از نمایندگان کنونی مجلس که سودای حضور مجدد در خانه ملت را دارند اما کارنامه‌شان از اقدامی برای احقاق حقوق ملت و رفع مشکلات اصلی جامعه ایران تهی است دست به دامن تحریک احساسات محلی حوزه‌های انتخابیه‌شان شده‌اند و با نطق‌های پرشور و شعارهای بی‌پشتوانه تلاش دارند آب رفته را به جوی برگردانند. این تشنگان کرسی‌های مجلس در این مسیر از هیچ سفسطه و مغلطه و بلبشویی ایا ندارند و به هر آنچه که بتواند آذهان مردم را از تهی بودن کارنامه آنان دور و آتش تنور انتخاب مجددشان را گرم و در غبار این آشفنگی آنان را بر خر مراد نزدیکتر کند دست می‌آویزند.اخلاق و منافع عمومی نخستین قربانیان این جنگ قدرت هستند.

موضوع آموزش زبا ن‌های محلی یا آنچنان که مدعیان برای احساسی‌تر کردن آن عنوان می‌کنند آموزش زبان مادری یا آموزش به زبان مادری یکی از این دستاویزهای آتش‌افروزی است. طبیعتا همه اقوام ایرانی به زبان محلی خود علاقه دارند و این علاقه نیز به شکل طبیعی همراه با تعصب و زمینه‌ای احساسی است. نامزدهای انتخابات مجلس نیز با آگاهی از این علاقه و با تاختن به زبان ملی و همبستگی اجتماعی و تمبیدن در آتش این تعصب‌های محلی تلاش می‌کنند از صاحبان این احساس و علاقه هواداران متعصبی برای خودشان دست و پا کنند که قرار است حقوق پایمال شده زبان مادری را از نامادری‌بستانند!

همچنان که قبلا نیز در سرمقاله‌های نشریه وطن بولی نوشتام از مدافعان اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی هستم و توصیه کرده‌ام «دولت بایستی با اقتدار و برنامه‌ریزی دقیق و به دور از هیجان‌زدگی و پس از بررسی و رعایت همه جوانب و تدوین متون مبتنی بر فرهنگ بومی به ایجاد کلاس‌های دوزبانه اقدام نماید. شیوه اجرای این طرح تکیه بر زبان و فرهنگ‌های محلی ایرانی و طرد فرهنگ‌های بیگانه وارداتی مورد توجه جریا ن‌های قومگراست. ... در واقع اگر خود ما سراغ زبان‌های محلی برویم خواهیم دید آن چه دشمن از روی نادانی آن را شکافی برای ضربه قلمداد می‌کند ریشه عمیق و مستحکمی است که می‌توان به آن تکیه کرد» وطن بولی، شماره ۱۲ ، شنبه ۲۱ مرداد ۹۶ سرمقاله با عنوان درس معلم از بود زمزمه محبتی» البته در سرمقاله دیگری اشاره کرده‌ام: «قومگرایان عموما از اصل ۱۵ قانون اساسی آموزش به زبان مادری را مراد می‌کنند که کلاما خلاف این اصل قانونی است و به معنای حذف زبان فارسی از مدارس و تبدیل زبان رسمی به زبانی بیگانه و درجه دوم است که اهداف سیاسی تفرقه افکنانه آن روشن است. میان آموزش زبان مادری و آموزش به زبان مادری نیز بسیار بیشتر از یک به سade فاصله است اما قانون اساسی از آموزش زبان نیز یاد نکرده و تنها بحث تدریس ادبیات محلی است». وطن بولی، شماره ۷، یکشنبه یکم اسفند ۹۵ سرمقاله با عنوان کدام زبان؟ کدام آموزش». همچنین که در این دو سرمقاله اشاره کرده‌ام آموزش به زبان مادری طرحی خلاف اصل ۱۵ قانون اساسی و نخستین گام برای تجزیه عملی ایران است و با واقعیات اجتماعی و تاریخی ایران همخوان نیست.

اکثر کشورهای جهان با موضوع چندزبانگی مواجه هستند و معدود کشوره‌ای ی هستند که همه شهروندانش دارای یک زبان واحد ملی و محلی هستند و هر کدام از این کشورها نیز براساس ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی و جغرافیایی شیوه‌های گوناگونی را برای مدیریت زبانی در پیش گرفته‌اند؛ از پذیرش چند زبان رسمی تا تک زبانی و یا تک زبان رسمی و رسمیت سایر زبان‌ها در محدوده جغرافیایی همان زبان و شیوه‌های دیگر. همانگونه که استاد شهریار نیز سروده است: «ملتّی با یک زبان، کمتر به یاد آر زمان» و بر همین اساس نیز شرایط ایران از این جهت شرایط ویژه و منحصر بفردی نیست اما همانگونه که اشاره به آن سخن می‌گفتند و منسوب به درگاه پادشاهی منحصر بفرد است و نسخه ایرانی نیز منحصر به خود ایران بوده و بایستی باشد.

فارسی زبان قومی نیست

زبان فارسی به گواهی تاریخ زبان خاص یک قوم و گروه و منطقه بخصوص از ایران نبوده است. کهن‌ترین گزارشی که در باره زبان فارسی داریم گفته ابن مقفع (در گذشته به سال ۱۳۹ هجری) است که ابن ندیم (در گذشته به سال ۳۸۵ یا ۳۸۸ هجری) در کتاب الفهرست آورده است. ابن ندیم می‌نویسد: «عبدالله بن مقفع گوید، زبا ن‌های فارسی عبارتند از فهلوی و دری و فارسی و خوزی و سریانی. فهلوی منسوب است به فلهه، که نام پنج شهر است و آن اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان است. و اما دری زبان شهرهای مداین بود و درباریان به آن سخن می‌گفتند و منسوب به درگاه پادشاهی است و از میان زبان‌های مردم خراسان و خاور، زبان مردم بلخ در آن بیشتر بود. و اما فارسی، زبان مویدان و دانشمندان و مانند آنان بود، و آن زبان مردم فارس است. و اما خوزی زبانی

«لیف شافاک» نویسنده شناخته‌شده ترکیه‌ای به سرقّت بخش‌هایی از کتابی در سال ۱۹۹۰ و استفاده از آنها در رمان پرفروش خود «شپش پالاس» شده است. دادگاهی در ترکیه، «لیف شافاک» رمان‌نویس برنده جایزه را به پرداخت غرامت به نویسنده دیگری پس از متهم شدن به کپی‌برداری از کتابش محکوم کرد. دادگاه استانبول اعلام کرده که گزارش کارشناسی تهیه‌شده برای این پرونده نشان می‌دهد که حداقل پنج درصد از رمان نوشته شافاک به نام «شپش پالاس» در سال ۲۰۰۲ از کتاب «کاخ مگس‌ها» اثر «مین کرپکانات» روزنامه‌نگار و نویسنده ترک در سال ۱۹۹۰ سرقّت شده که شامل کپی کردن برخی از ایده‌ها، شخصیت‌ها و فضاها بوده است. این دادگاه همچنین اعلام کرده که شافاک باید حدود ۱۶۰ هزار لیر ترکیه (۵۲۰۰ دلار) غرامت بپردازد و در یکی از بزرگ‌ترین روزنامه‌های

کشور به سرقّت ادبی اعتراف کند. شافاک گفته است که به این‌رای اعتراض خواهد کرد و در بیانیه‌ای رسمی این اتهامات را «تهمت‌ی دیوانه‌وار» خوانده و عنوان کرده پرونده دادگاه بر اساس حاکمیت قانون ایجاد نشده و او نیز از «مین کرپکانات» به دلیل آسیب رساندن به شهرت خود شکایت خواهد کرد و مشکوک است که این نویسنده با سوءنیت یا از روی حسادت دست به این شکایت زده است. به گزارش میدل ایست آی، شافاک به‌خاطر عقاید لیبرال، دموکراتیک و سیاسی خود شناخته شده است، در حالی که «کرپکانات» بخشی از چیزی است که مردم ترکیه آن را یک کمالیست با عقاید قوی در مورد دولت و جمهوری می‌شناسند. وکیل شافاک در دادگاه استدلال کرد که رمان «شپش پالاس» ۲۸۱ صفحه است در حالی که کتاب «قصر مگس‌ها» ۱۴۲ صفحه است و بنابراین ادعای شاکی

رابطه تاریخی زبان فارسی و زبان‌های محلی ایرانی و سواستفاده‌های سیاسی؛

زبان‌پدري وزبان مادري



بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با پیرامونیان خود سخن می‌گفتند. و اما سریانی زبان اهل سواد و نوشتن هم نوعی از زبان سریانی فارسی بود». آنچه که امروز ما به عنوان زبان فارسی یا فارسی دری می‌شناسیم در این گزارش ابن مقفع با نام دری آمده که به باور ابن مقفع چون در دربار و در تیسفون پایتخت ساسانیان به این زبان تکلم می‌شود به دری نامبردار شده است و دست کم در زمان ابن مقفع این زبان هم زمان در تیسفون (نزدیک بغداد پایتخت کشور عراق) و بلخ (شهری در شمال افغانستان کنونی) یعنی در شرق و غرب ایران سیاسی کنونی به آن تکلم می‌شده است و در میانه این سرزمین زبا ن‌های خوزی و پهلوی و فارسی مویدان زرتشتی و ... رواج داشته است. آنچه که ما امروزه با نام زبان‌های کردی و لری و تالشی و تاتی و ... می‌شناسیم بازمانده همین زبا ن‌های میانه ایران است و همانطور که در این گزارش تاریخی مشهود است زبان اصفهان و ری و آذربایجان و همدان و ... به طور مشترک زبان پهلوی است بنابراین نه زبان محلی قدیم آذربایجان ترکی آذری است و نه زبان فارسی زبان محلی قدیم اصفهان است و هر دو این مناطق زبان محلی قدیم خود را از دست داده‌اند در عین حال که زبان فارسی دری به عنوان زبان فراقومی و ملی جایگاه تاریخی خود را داشته و حفظ کرده است.

گزارش های تاریخی دیگر نیز کمابیش گزارش ابن مقفع را تایید می‌کنند که زبان فارسی دری کنونی به شکل هم زمان در شرق و غرب ایران رواج داشته و دست کم از قرون اولیه اسامی به عنوان زبان علمی و فرهنگی و سیاسی همه ایرانیان پذیرفته شده است. این پذیرش علاوه بر ویژگی های ادبی و زبانی این زبان که قابلیت خلق آثار بزرگ کلاسیک جهان را فراهم کرده و در حکومتاری نیز قابلیت کلملی از خود نشان داده به طوری که زبان رسمی امپراطوری های همجوار چون عثمانی و گورکانیان هند نیز شده است به جایگاه فراقومی آن نیز بر می گردد؛ یعنی بر خلاف تصور اولیه و ساده امروزی فارس‌زبانان کنونی ایران صاحبان و گویشوران اولیه آن نبوده‌اند و این زبان به یک قوم و محل خاص تعلق ندارد و با دست کم خاستگاه اصلی و اولیه آن یعنی تیسفون در عراق کنونی اکنون عرب‌زبان است! هر چند به نظر می‌رسد در آن دوره نیز این زبان نقش زبان اشراف و نجبا و خاندان شاهی را داشته و عموم مردم به زبان پهلوی تکلم می‌کردند و به احتمال زیاد با عقب نشینی دربار ساسانی در مقابل حمله اعراب به خراسان و ماورالنهر در قرن چهارم هجری یعنی زمان گزارش ابن مقفع به زبان عمومی در بلخ بدل شده بود و از خراسان رستاختیز عمومی خود را آغاز کرد و با روی کار آمدن ساسانیان و صفاریان و غزنویان و سایر خاندان های حامی زبان دربار ساسانی به زبان عمومی ایرانیان بدل شد.

دکتر جلال خالقی مطلق استاد برجسته زبان و ادبیات فارسی و معتبرترین مصحح شاهنامه نیز در این باره می‌نویسد: «بر اساس دانش زبان شناسی، زبانی که رودکی سمرقندی و فردوسی طوسی و نظامی گنجوی و سعدی شیرازی بدان نوشته‌اند، و امروزه، به برخی ناهمسانی‌های گویشی، زبان رسمی ایران و افغانستان و تاجیکستان است، یک زبان جنوب باختری است و خوشاوند با پارسیگ یا پهلوی ساسانی که با

زبان‌های بلوچی و کردی و لری و گویش‌های تاتی و تالشی و بسیاری از گویش‌های شمالی و مرکزی و جنوبی ایران و زبان‌های ایرانی میانه چون پارسیگ و پهلویگ و زبان‌های ایرانی باستان چون پارسی باستان و پهلویگ باستان و مادی، گروه زبان‌های ایران باختری را تشکیل می‌دهند. در برابر زبان‌های پشتو در افغانستان و آسی در قفقاز و گویش‌های پامیر (چون وخی، سنگلیچی، مونچی، شغنی، یزغامی و جز آن) و یغنوبی در زرافشان و زبان‌های ایرانی میانه چون سغدی و خوارزمی و ختن – سکایی و زبان ایرانی باستان اوستایی، گروه زبان‌های ایران خاوری را تشکیل می‌دهند.

بنابراین زبان گفتار پایتخت هخامنشی، که صورت بسیار ساده شده‌ای از زبان ادبی و کهن کتیبه‌های هخامنشی بود، پانصد سال پس از آن به نام زبان دری، همگام با پای گیری قدرت سیاسی ساسانیان، در بسیاری از نقاط ایران بعنوان زبان تفاهم میان تیره‌های ایرانی رواج گرفت. پیش از آن و همزمان با رواج زبان دری، با نفوذ زبان پهلویگ و سپس زبان پارسیگ، که بترتیب زبان‌های نوشتار در زمان اشکانیان و ساسانیان بودند و همه فرمانها و نامه‌های دولتی به آنها نوشته می‌شد و نیز تبلیغات مانی و شاگردان او در خاور ایران به زبان پهلویگ، راه برای پیشرفت زبان دری که با پارسیگ و پهلویگ خویشاوندی نزدیک داشت و بسیاری از واژه‌های این دو زبان را گرفته بود، کوبیده و هموار شده بود. همچنین دستور بسیار ساده و کاملاً با قاعده و یادشنین و در عین حال پرتوان این زبان، که آن را در شمار ساده ترین زبان‌های جهان ساخته است، عامل بسیار مهم دیگری در رواج سریع این زبان بود».

بر همین اساس است که شاعران و ادیبان برجسته زبان فارسی از حافظ و سعدی شیرازی تا صائب تبریزی و نظامی گنجوی و قطران تبریزی و مولانا جلال الدین محمد بلخی و ناصرخسرو قبادیانی و رودکی سمرقندی و ... از گوشه گوشه ایران تاریخی برآمده‌اند و زبان فارسی برای همه آنها حکم زبان بومی و مادری داشته است با آنکه می‌دانیم به طور مثال زبان محلی سعدی پهلوی بوده و برخی فلولهای او به جا مانده و یا قطران تبریزی که به گفته ناصرخسرو فارسی نیک نمی‌دانست زبان مادریش آذری پهلوی بوده است. در دوران معاصر نیز محمدحسین شهریار بزرگ‌ترین شاعر کلاسیک زبان فارسی آذری بود و نیما یوشیج پدر شعر نو فارسی مازنی! بر همین اساس روشن است که زبان فارسی برای هیچ یک از اقوام ایرانی حکم زبانی بیگانه یا تحمیلی و از آن قوم دیگر نداشته و بلکه مراثی تاریخی و برگرفته از اعماق تاریخ این مردمان است و اگر بنا باشد زبان‌های محلی را با یک بار احساسی و شورانگیز زبان مادری بنامیم جادارد زبان فارسی را نیز زبان پدري مردم ایران بدانیم.

قانون اساسی چه می‌گوید؟

تا پیش از دوران معاصر و فشار ایدئولوژی وارداتی غربی و شرقی ملت ایران با مشارکت نخبگان همه مناطق و به شکل طبیعی و تاریخی و بدون دخالت آمرانه دولت‌های مدرن، زبان فارسی را به عنوان زبان ادبی و سیاسی و اداری به جایگاه کنونی آن رساندند و به همین دلیل نیز در قانون اساسی دوره مشروطه به موضوع زبان فارسی اشارهای گذرا شده بود چرا که

مبنی بر سرقّت ادبی در هر چهار فصل کتاب با توجه به طولانی بودن دو متن امکان‌پذیر نیست و چندین گزارش کارشناسی ثابت کرده که نویسنده در رمان «شپش پالاس» حتی از کتاب دیگری الهام نگرفته چر سده به سرقّت ادبی. «لیف شافاک» یکی از پرفروش‌ترین رمان‌نویسان ترکیه و یکی از شناخته‌شده‌ترین شخصیت‌های ادبی ترک در سراسر جهان است. با این حال نام او اغلب با جنجال در ترکیه همراه است. انتشار کتاب «تاپاک‌زاده استانبول» او در سال ۲۰۰۷ یک پرونده قضایی عجیب علیه او به راه انداخت و او به توهین کردن به «ملت ترکیه» متهم شد. آثار «لیف شافاک» تاکنون به ۵۵ زبان ترجمه شده است. او نگارش ۱۹ کتاب را در کارنامه دارد که ۱۲ عنوان کتاب او رمان است و در بسیاری از کشورهای جهان به فروش چشمگیری دست یافته است.

کرده‌اند مضامینی ایرانی و اسامی است و نسبتی با ایدئولوژ ی‌های نژادگرایانه و دیگرستیزانه آنها ندارد. به‌طور مثال دیوان شاه اسماعیل صفوی که با تخلص خطایی شعر می‌سرود سرتاسر ارجاع و اشاره به شاهنامه فردوسی این شناسنامه هویتی ایرانیان است که با علاقه شاه اسماعیل به این اثر سترگ همخوانی دارد و با اشعار صوفیانه نسیمی و فضولی بغدادی همان مضامین صوفیانه شعر و ادبیات زبان فارسی و چیزی علاوه بر آن نیست. حال آن که ایدئولوژی پلترکیستی کاملاً با این فرهنگ بومی و مادری غریبه است و ریشه‌های خود را در آثار کتبیبه اورخون مغولستان و افسانه دده قورقود و بوزقورود و ... می‌جوید. در عرصه ادبیات نیز این جریان در دشمنی آشکار با زبان بومی و مادری مردمان آذربایجان گرایشی آشکار به استانبولی کردن و باکویی کردن زبان ترکی آذربایجانی دارد و کاربرد واژه‌های روسی وارد شده در لهجه باکویی و کلمات انگلیسی و یا من درآوردی استانبولی را به استفاده از زبان آبا و اجدادی خود ترجیح می‌دهد. این وضعیت درباره قومگرایان کرد و عرب و بلوچ نیز صادق دارد. این گروه‌ها در واقع برخاف آنچه که بیان می‌کنند دشمنان اصلی زبان مادری هستند و تلاش دارند زبا ن‌های محلی را به نفع زبا ن‌های بیگانه استحاله کنند و آ نها را از ریشه‌های ایرانی‌شان جدا کنند.

راه حل چیست؟

فعالان فرهنگی و اجتماعی متعلق به اقوام ایرانی در زمینه حفاظت از زبان و ادبیات محلی خود غفلت کرده‌اند و اجازه داده‌اند گروه‌ها و افرادی با اهداف سیاسی بیگانه‌گرایانه این میراث عمومی را به تاراج ببرند و به دروغ خود را مدافع اقوام ایرانی معرفی نمایند حال آنکه همانطور که گفته شد در واقع دشمن این زبان‌ها و فرهنگ هستند. به باور نگارنده در چنین شرایطی مدافعان هویت و همبستگی ملی علاوه بر راهبردهای پیشین چند راهبرد دیگر را نیز در پیش بگیرند. راهکارهای پیشین که باید همچنان بر آنها پای فشرد و اشاعه داد: زبان فارسی محور هویت و همبستگی ملی است و به عنوان یک زبان فراقومی و ملی رمز وحدت و حیات اجتماعی ملت ایران است. این جایگاه باید با استواری تمام تقویت و حراست شود. ایران به شهادت اندیشمندان جهانی یک هویت تاریخی و سیاسی دیرینه است و تاریخی روشن و پیوسته دارد و تلاش هویت سوزان جدید و وابسته به بیگانه برای خدشه بر این هویت تاریخی باید با تکیه بر اسناد و گزار ش‌های علمی و مستند رد و رسوا شود.

همبستگی ملی و وحدت سرزمینی و اقتدار ملی ملت ایران امری قابل خدشه و مناقشه نیست و هیچ گروه داخلی و خارجی و کشور و قدرتی نمی‌تواند به بهانه‌های واهی و گذرای سیاسی این اصل را مورد تهدید قرار دهد.

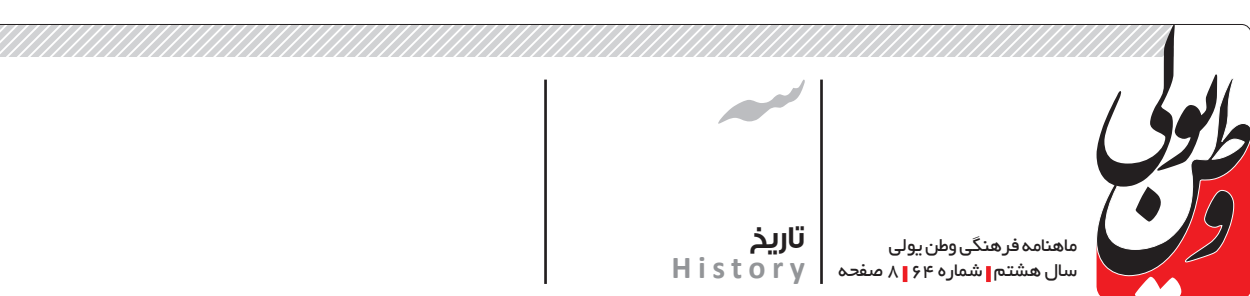
همه شهروندان ایران باید فارغ از زبان و مذهب و عقیده در چارچوب حقوق شهروندی خود از آزاد ی‌های فرهنگی تصری حشده در قانون اساسی بهره‌مند باشد و همانطور که گفته شد آزادی‌های فرهنگی و زبانی کنونی در قانون اساسی مطلوب و مناسب است.

اما راهبردهای جدیدی که مورد غفلت فعالان دلسوز فرهنگی واجتماعی قرار گرفته:

میراث ادبی زبان‌های محلی اقوام ایرانی که اتفاقاً کاملاً ایرانگرایانه و در پیوند با فرهنگ ملی است باید بازشناسی شوند و با انتشار و شناساندن آنها برای عموم مردم مقابل ادبیات وارداتی بیگانه و جانداختن آن به عنوان زبان و فرهنگ مادری مقاومت کرد. فعالان این حوزه باید به روشنی مشخص کنند که ما مدافعین واقعی زبان های محلی هستیم و آنچه که با آن مخالف هستیم سواستفاده سیاسی از این موضوع و بیگانه‌گرایی و دشمنی و فرهنگ و زبان و تاریخ ملی است. انتشار ادبیات بومی این زبان ها همچون اشعار شاه اسماعیل خطایی، شاهنامه های کردی و ترکی، اشعار نسیمی و معجز شبستری و ... همگی نشان خواهد داد که از این نمد برای تجزیه طلب ها و قومگراها کلاهی در نمی‌آید و آنان نخواهند توانست پشت موضوع هواداری از زبان های محلی مخفی شوند و باید هدف و مراد اصلی سیاسی‌شان که همانا تجزیه ایران عزیز است بدون لاپوشانی و پنهانکاری و سواستفاده از احساسات مردم بیان کنند. (هر چند تقریباً همین الان هم بیان‌می‌کنند!)

وزارت آموزش و پرورش هم چون وزارت علوم، تحقیقات و فناوری که با ایجاد گروه زبان و ادبیات کردی در دانشگاه سنجند و زبان و ادبیات ترکی آذری در دانشگاه تبریز راه را برای تحقیق و پژوهش و تحصیل علمی در ادبیات بومی کردی و ترکی آذری فراهم کرد!امکان تدریس ادبیات زبان‌های محلی را برای دانش آموزان علاقمند فراهم کند. همچنان که قانون اساسی نیز از لفظ «آزاد است» استفاده کرده و دولت را مکلف به تدریس این زبانها نکرده وزارت آموزش و پرورش تنها باید بر نگارش کتاب‌های صحیح و مبتنی بر فرهنگ بومی و محلی نظارت کند و صلاحیت علمی معلمان چنین دروسی را تایید کند. دانش‌آموزان نیز تنها در صورتی که علاقمند باشند می‌توانند از چنین کلاس‌هایی بهره‌مند شوند و حضور در این دروس براساس آنچه که از متن اصل ۱۵ قانون اساسی بر می‌آید نمی‌تواند اجباری باشد.

لوریس چکناوریان (آهنگساز) مدت‌ها بود که در انتظار عمومی دیده‌نشده بود اما هشتام اسفندماه ۱۴۰۲ طی رویدادی از اثری که این هنرمند برای زنده‌یاد مریم میرزاخانی (نابغه ریاضی) ساخته بود، رونمایی شد. لوریس چکناوریان (آهنگساز و رهبر ارکستر) درباره فعالیت‌های این روزهای خود می‌گوید: در این مدت مرتب اثر می‌نوشتم؛ تا جایی که تعداد آثارم به ۱۱۰ اثر موسیقی و بیش از ۱۵ هزار صفحه رسید. در این اواخر روی داستان‌های ادبی مانند نمایشنامه شکسپیر، آثار فرانزس کافکا (نویسنده)، فریدریش شیلر (نمایشنامه‌نویس و فیلسوف)، صادق هدایت و .. کارهایی را نوشته‌ام. موسیقی «سیاوش‌نامه» را تمام کردم، «گیلگمش» را هم همینطور. همچنین از این آهنگساز سوال می‌کنیم که آیا برنامه‌ای برای ضبط آثارش دارد؟ که می‌گوید: ضبط اثر اسپانسر می‌خواهد که متأسفانه من ندارم. آخرین اسپانسرم بانک سامان بود که چند سال پیش کمک کرد «گوروش کبیر» را ضبط کردیم ولی برای آثاری مانند «سوئیت تختی» یا «سوئیت مولانا» اسپانسری ندارم که به من کمک کند تا با ارکسترهای معتبر آثارم را ضبط کنم؛ البته حداقل با صدای کامپیوتر می‌توان نتیجه‌ای از این آثار را شنید ولی این به هر حال که صدای واقعی آثارم نیست و باید با ارکسترهای معتبر اروپایی کارهایم را ضبط کنم؛ زیرا ارکسترهای داخل ایران این توانایی را ندارند.



چرا فرقهٔ دموکرات آذربایجان قشون خود را قزلباش نامید؟!

مَنگَرنی بر ایشان، مدتی مقر اصلی سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه بود. صفویان نیز در تداوم همین سنت سیاسی، ستوانی مدید از صدر سلطنت خود را در تبریز مستقر بودند.

علی‌رغم نقش صفویه در رشد ترکی، سعی وسیع در حذف زبان فارسی توسط فرقه، مبین غلبهٔ عنصر زبان و قومیت بر مفهوم هویت در دوران مدرن است؛ در حالی که مقارن ظهور صفویه، دین و مذهب عاملی غالب در تعیین هویت بود. میرهن است که تأکید اکید صفویان بر مذهب تشیع، توأم با سیادت و حتی طرح مؤکد نظریهٔ تداوم سلطنت تا اتصال به دولت مهدوی در مقدمهٔ آخرالزمان بود. بعد از قتل صفویه توسط محمودشاه افغان و دفن آن به‌دست نادرشاه افشار در دشت مُغان، طی مدتی طولیل، حصول مشروعیتِ سیاسی بین قشر شیعی جامعهٔ ایران، مستلزم کسب انتساب به سلسلهٔ صفویه، ولو تأیید سلطنت صوری مدعیان بی‌مسمای صفوی بود. صفویان نه‌فقط در اصفهان، بلکه در آذربایجان که پایگاه معنوی و خاستگاه اجدادشان بود نیز، از نفوذ مذهبی در ذهنیت شیعیان مناطق مختلف برخوردار بودند.

صرف‌نظر از کم‌کیف تقلید دموکرات‌ها به اسلام، فرقه می‌کوشید آمال و عقاید سیاسی خویش را با تشیع تطبیق دهد. تدبیر متقدم شوروی در اعزام روحانی شاخص شیعی به آذربایجان، یعنی شیخ‌الاسلام آخوند آقا جواد اوغلو علیه‌زاده نیز، اقدامی ضروری جهت تحقق اهداف آتی مبنی بر نفوذ قوی در ذهنیت اهالی مذهبی و جلب نظر مساعد علمای محلی بود.[۳] لون دیگر از ملزومات قدرت مشروع در جامعهٔ غالباً ترکی‌زبان و شیعی‌مذهب آذربایجان، تداعی خاطرهٔ صفویان و قزلباشان در اذهان مردم بود. فلذا قطع‌نظر از حضور عنوان شاخص «سید» در نام رهبر فرقه و تناسب ضمنی آن با سیادت صفویان، برگزیدن لفظ قزلباش برای قشون حکومت، بیانگر تأکید بر وجههٔ تاریخی و مذهبی در محیط اجتماعی آذربایجان بوده است. همان طور که راجر مروین سیوُری سابقاً ذکر کرده است، تسمیهٔ منتخب فرقهٔ دموکرات، اقدامی سنجیده و پیش‌اندیشانه جهت تحریک و ترغیب عواطف عمومی بود.[۴] در خاتمه لازم‌الذکر است که فارغ از دایرهٔ اختصار این جستار، تفصیل جزئیات بحث مستلزم تدقیق مجزا در مستندات مقطع مر بوطه است.

مآخذ ملام

- Zabih, Sepehr. 1966. The Communist movement in Iran. Berkeley And Los Angeles: University of California Press. p. 104.
- Floor, Willem, & Hasan Javadi. 2013. "The Role of Azerbaijani Turkish in Safavid Iran." Iranian Studies 46(4). pp. 569S81-.
- Həsənlı, Cəmil. 1998. Güney Azərbaycan: Tehran, Bakı, Moskvaarasında (1939–1945). Bakı: Diplomat nəşriyyatı. s. 172173-.
- Savory, Roger M. 1997. “Modern Persia.” In The Cambridge History of Islam, V. 1B: The Central Islamic Lands Since 1918, 595626-. Cambridge: University Press. p. 616.



لوریس چکناوریان:

اسپانسر ندارم



روز بین‌المللی زبان فارسی

از وظیفه تقویت زبان مادری و خطر انقراض تدریجی آنها در برابر زبان‌های در حال هژمونیک سخن می‌گفتند بیش از هرچیز منظورشان دفاع از زبانهای در معرض انقراض «ملت‌ها» و «کشور»هایی بود که در عصر جهانی شدن در برابر تهاجم زبان مسلط جهانی یعنی انگلیسی قرار گرفته‌اند.

زبان فارسی هم بر اساس فلسفه‌ی اعلامیه و قطعنامه روز بین‌المللی زبان مادری در سال ۲۰۰۰ «زبان مادری ایرانیان» است و هم به لحاظ تاریخی، چرا که قرن‌ها است زبان آموزش، تاریخ‌نگاری و شعر و ادب تمامی مردمان و اقوام ایران زمین بوده و مادران همه این تیره‌های ایرانی، در کنار صدها لهجه و گاه زبان محلی رایج در کشور، به آن سخن می‌گفته و می‌گویند. زبان فارسی زبان مادر همه ما ایرانیان، یعنی «مادر ایران»، «هام میهن» و پیوند دهنده «فرزندان ایران» است. در بطن این مادر مینوی است که در طول هزاره‌ها جسم و روح و روان همه مادران ما آرمیده و خواهند آرمید. زبان فارسی در جای خود بزرگ‌ترین پشتوانه و تکیه‌گاه زبان‌های تیره‌های ایرانی چه کردی، بلوچی، پشتون و چه ترکی آذری، و صدها آگوش و آ لهجه‌ی محلی در ایران و حوزه تمدنی ایرانی است. بی‌گمان ضعف و انقراض آن، ضعف و انقراض همه این لهجه‌ها و زبان‌ها در برابر زبان‌های هژمونیک جهانی و منطقه‌ای خواهد بود. در این کارزار بزرگ زبان فارسی چشم‌اسفندیار و پاشنه آشیل ایران است و دشمنان کوچک و بزرگ داخلی و خارجی ایران و ایرانیت بیش از هر چیز آن را نشانه گرفته‌اند. امروزه نگهداشت زبان فارسی بزرگ‌ترین خوش‌کاری (وظیفه) فرهنگی و سیاسی ایرانیان در برابر تهاجمات فرهنگی و سیاسی بر پیکر «مادرمان ایران‌زمین» و خنثی کردن دسیسه‌ی پیچیده‌ی ایران‌زدایی است. «بران، مادر همه مادران» ما و زبان فارسی، مادر همه لهجه‌ها و زبان‌های تیره‌های ایرانی و پشتوانه و تکیه‌گاه استوار آنها است. در راستای قطع‌نامه‌ی سال ۲۰۰۰ سازمان ملل، و باعلام و پاسداشت روز دوم اسفند (۲۱ فوریه) به عنوان «روز بین‌المللی زبان فارسی»، زبان مادریمان را در سراسر حوزه تمدنی ایرانی گرمای بداریم، دسیسه‌های دشمنان خود را خنثی کرده، «مادرمان ایران» را خشنود و دل او را از خودمان شاد بداریم تا دل همه مادرانی را که قرن‌هاست در بطن او در گستره‌ی حوزه تمدنی ما آرمیده‌اند، شاد کنیم.

زبان ملی زبان مادری و یکپارچگی ملی

محافل علمی، اقتصادی و سیاسی رسمیت یافته و مورد قبول همه کشور های جهان قرار گرفته است. امروزه ما نه می توانیم به زور زبان و لهجه ای را از این بین ببریم و نه به زور می توانیم زبان و لهجه ای را دست نخورده نگه داریم که هر دو کاری غیر انسانی و عبث و فتنه برانگیز است. محافلی که از احترام به زبان مادری، قصد سو استفاده برای مقاصد فتنه گرایانه خود را دارند و البته پشتوانه محافل جاسوسی «انگلیسی، آمریکایی و صهیونیستی» را نیز تمام و کمال در اختیار دارند باید بدانند که در جهان مدرن امروز دیگر جایی برای اینگونه اندیشه ها و سو استفاده باقی نمانده است. همگان بدیدیم که آمریکایی ها و صهیونیست ها با هزینه های میلیاردی و با به راه انداختن جنگ و جنایت آرزوی «خاورمیانه بزرگ» یعنی خاورمیانه که پاره شده را برای «جویدن» راحت تر به گور برند. ایران جلودانه ماندن است و جلودانه خواهد ماند. تاریخ نشان داده است که به هنگام تجزیه و اشغال کشور از سوی بیگانگان و عوامل آنان، ایرانی جماعت به رغم ناخشنودی از حکومت خود، نانجیبی نکرده و برای یکپارچگی و حفظ وحدت ملی خود، متحد ایستاده است. در هنگام تهدیدهای ها و رجز خوانی های محافل آمریکایی- صهیونیستی علیه ایران گویا یکی از کهنه سیاستمداران خودشان که اندکی عقل داشته است گفته بوده است از حمله به ایران پرهیز کنید چون در این صورت در ایران «زندانی با زندان بانش» علیه شما متحد خواهند شد!

غیرقانونی بودن آموزش به زبان های محلی

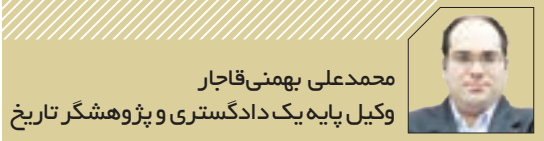
زبان مادری ملاک حفظ فرهنگ محلی نیست بلکه حفظ فرهنگ محلی و بومی اقلیت‌های زبانی با آموزش زبان قومی و نه آموزش به آن زبان تامین می‌شود. ماده ۲۷ میثاق نیز چنین تکلیفی سلبی و نه ایجابی بر عهده دولت‌های گذارد. دولت‌ها مکلف هستند مانع آموزش زبان های قومی و محلی نشوند. ولی هیچ تکلیفی به آموزش این زبان ها ندارند؛ افزون براین ماده۷۱ یاد شده یک هنجار حقوق بین الملل عرفی نیست و مورد وثوق بین المللی قرار نگرفته است چنانچه کشور مهمی همچون فرانسه بر ماده یاد شده حق شرط گذاشته است و به این مقرره متعهد نشده است. همچنین آموزش به زبان مادری نوعی ترویج ناسیونالیسم و جمع گرایی و برخلاف ارزش‌های لیبرال است. در نگرشی کاتبی به حقوق بشر، انسان‌ها باید آزادانه مقررات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خویش را رقم بزنند؛ در نتیجه آموزش زبان نیز باید امری اختیاری و نه اجباری باشد. در اینجا برای نظم ملکداری بی تردید وجود یک زبان آموزشی لازم است و هیچ قرائت لیبرالی نیز با یک زبان آموزش رسمی مخالفتی ندارد اما تحمیل زبان دوم، صرفاً به دلیل مصالح جمعی و قومی و منافع احتمالی یک گروه زبانی، تحمیل اجباری آموزش زبان به فرد فرد انسان هایی است که چه بسا باوجود تعلق به یک گروه جمعیتی زبانی ، مایل به آموزش به این زبان در مدارس و نظام آموزشی خود نباشند. انتخاب و حفظ زبان قومی یک گروه جمعیتی، صرفاً با اراده آزادانه فردی عضو آن گروه میسر خواهد بود و نه با تحمیل یک هدف گروهی بر افرادی که شاید مایل نباشند به آن زبان آموزش ببینند. طرفداران آموزش به زبان مادری ، از دیدگاهی جمع گرایانه سخن می‌گویند؛ جمع گرایی زبانی که با جمع گرایی قومی و نژادی بسیار نزدیک است . بنابراین همان‌طور که اندیشمندان لیبرال همچون کانت و کیم لیکا اشاره کرده‌اند انتخاب مردمی که فرهنگ واحدی دارند، فقط در صورتی ارزش دارد که ناشی از اراده و انتخاب واقعی یکایک شان باشد اما تحمیل آموزش زبان یک گروه به اعضای آن ، مقدمه یک جمع گرایی قومی و زبانی است که به شهادت تاریخ بارها عوارضی نامطلوب و غیر قابل کنترل داشته است. آموزش زبان مادری همان قدر که در صورتی که آزادانه و داوطلبانه باشد به معنای احترام به حقوق بشر است، در صورتی که دستوری و اجباری باشد مغایر حقوق بشر است. این موضوع در مورد آموزش به زبان مادری افزون بر اینکه با آزادی های شخصی در تضاد است با وحدت ملی و مصالح اقتصادی و توسعه کشور نیز مغایر است . بحث فقط قربانی کردن هزینه های لازم برای بهداشت و مسکن و امنیت و تغذیه و رفاه اجتماعی نیست ، بلکه دیدگاهی که مروج اولویت بخشیدن به ارزش های انتزاعی فرهنگی به توسعه انسانی است ، خود می تواند ضد توسعه و مغایر منافع اقتصادی باشد. آموزش به زبان مادری به چند پارگی فرهنگی ایران می‌انجامد و مقمه موازیکی و تکه تکه شدن وحدت ملی است و بدیهی بودن این موضوع تا حدی است که شاید نیازی به توضیح و تفسیر چندانی نباشد. در مجموع چنانچه در ابتدای این نوشتار اشاره شد، آموزش به زبان مادری مغایر قانون اساسی ایران است، مبنایی در حقوق بین الملل بشر ندارد، مخالف حق انتخاب آزادانه فردی و غیر اقتصادی بوده و سد و مانعی در برابر توسعه است.



سالهاست که جریان‌های قوم‌گرا و کشورها و رسانه‌های خارجی حامی آنها روز بین‌المللی زبان مادری در ۲۱ فوریه (دوم اسفند) را تفسیر به رای کرده و با مصادره‌ی آن به عنوان روز زبان‌های محلی و قومی، کارزار شریرانه‌ای علیه زبان فارسی، زبان ملی و مادری همه ایرانیان به راه انداخته‌اند. دقت عمیق نکردن در فلسفه اعلام این روز از سوی سازمان ملل باعث شده تا برخی، و از آن میان برخی روشنفکران و رسانه‌های ساده‌انگار داخل و خارج ایران، این تفسیر را بپذیرند و ناخواسته در کارزار علیه زبان فارسی همراه شوند. این در حالی است که پیشنهاد این روز را نه یک یا چند نماینده زبان‌های محلی و قومی، بلکه کشوری (بنگلادش) با نزدیک دویست میلیون جمعیت در ۱۹۹۹ در پاسداشت زبان ملی خود بنگالی به یونسکو ارائه داد و در قطعنامه ۲۶۲/۵۶ مجمع عمومی در سال ۲۰۰۰ به تصویب رسید. بیشتر نمایندگان کشورهای جهان از آن رو این پیشنهاد را پذیرفتند که در عصر جهانی شدن، سلطه‌ی زبان انگلیسی در گستره جهانی را به زبان زبان ملی خود می‌دانستند، به همین خاطر بود که از آن زمان کشورهایی چون فرانسه، هند، آلمان و دیگران سالانه ملیاردها دلار برای تقویت زبان‌های ملی خود یعنی فرانسوی، هندی و آلمانی و... هزینه می‌کنند. در همین دوران بود که ساموئل هانتینگتون، نظریه‌پرداز آمریکایی تقویت زبان انگلیسی را مهمترین نشان ناسیونالیسم آمریکایی خواند. بنابراین واحد تحلیل تعریف‌کننده «مادر» در چهارچوب قطعنامه روز بین‌المللی زمان مادری «ملت» بده و نه «قوم» و «محل» و به همین دلیل است که در کشورهایی چون امریکا، کانادا و یا دیگر کشورهای اروپایی، زبان مادری مهاجران را بر اساس «ملیت» آنها و مبنای «کشوری» تعریف می‌کنند و به ایرانی‌ها، هندی‌ها و فرانسوی‌ها برای گذاشتن کلاس‌های آموزش به زبان فارسی، هندی و فرانسوی و... کمک‌های مالی می‌کنند. هنگامی که نمایندگان «ملت‌ها» و «کشور»ها در سازمان ملل



موضوع احترام به زبان مادری و سعی در حفظ و نگهداری آن (البته اگر در عصر جهانی شدن و ایجاد دهکده جهانی ممکن باشد) که از سوی یونسکو مطرح شده است بی تردید به معنای آن نیست که کشورهای گوناگون از جمله هند، ایالات متحده آمریکا، روسیه، چین، ایران، ترکیه و... که دارای ده‌ها و بعضاً صدها زبان و لهجه و گویش هستند از فردا تمام مکاتبات و ارتباطات کشوری و دولتی و آموزشی خود را با انواع و اقسام زبان های موجود در کشورشان انجام دهند و مشکلات عدیده فرهنگی ، ارتباطی، اقتصادی و سیاسی فراوانی را برای خود فراهم سازند. در تمام کشورهای جهان که در آنها بدون استثنا به چندزبان سخن گفته می شود، مسلماً باید به زبان ها و لهجه ها مردمان شهرها و روستاهای مختلف به عنوان میراث فرهنگی بشریت احترام گذاشت؛ اما به هر حال طبیعی است که در هر واحد جغرافیای سیاسی، زبان ملی و مشترکی برای ایجاد ارتباط باید رسمیت داشته باشد؛ همانگونه که امروز چه بخاهیم و چه نخواهیم زبان انگلیسی به عنوان زبان ارتباطی مردم دنیا و



شاید هیچ ایرانی با آموزش آزادانه و داوطلبانه زبان‌های محلی اقوام ایرانی که هریک جزئی از فرهنگ غنی ملی ما هستند ، مخالفتی نداشته باشد اما آنچه به عنوان آموزش به زبان مادری مطرح می شود تفاوت های آشکاری با آموزش آزادانه زبان های قومی دارد. آنچه از آموزش به زبان مادری در ذهن متبادر می شود، آموزش کتب درسی به زبان های محلی هر قوم است. به عبارت دیگر موضوع آموزش زبان مادری نیست بلکه آموزش به زبان مادری است. در آموزش زبان مادری ، هدف آموزش زبان یک گروه جمعیتی به اعضای آن گروه است اما در آموزش به زبان مادری ، هدف آموزش دروس عمومی مانند ریاضی، علوم، فیزیک و شیمی و ...به زبان های محلی است .این نوشتار ، موضوع آموزش به زبان مادری را از دیدگاهی حقوقی و انسانی بررسی می کند. در چارچوب حقوق داخلی ایران ، تکلیف مشخص است، طرح آموزش به زبان مادری به صراحت برخلاف قانون اساسی است . اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران موضوع زبان آموزش را روشن ساخته و مقرر کرده است: «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد. درست است در ادامه این اصل نیز تصریح شده است : ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.»اصل ۱۵ نص صریح و گویایی دارد. تنها زبان رسمی زبان فارسی است و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد. پس آموزش به زبان مادری تنها در صورت تغییر قانون اساسی امکان پذیر است و استحکام واقتدار قانون اساسی را به چالش می طلبد و البته روزه‌ای را باز می کند که سایر اصول قانون اساسی را نیز تضعیف و متزلزل خواهد کرد. بنابراین آموزش به زبان مادری صرفاً به موضوع زبان محدود نیست ، این موضوع به چالش کشیدن قانون اساسی است و چنین مساله ای بی شک هم برای حاکمیت و هم برای ملت هزینه آور است. قدرت و اقتدار قانونی حاکمیت در قانون اساسی تثبیت شده است. وقتی حاکمیت به‌این سادگی اجازه دهد که مبنای اصلی مشروعیتش یعنی قانون اساسی و اصول آن بدون طی مراحل و تشریفات قانونی بدین گونه آشکارا زیر سوال برود ، فرض طرح تغییر و تزلزل در سایر اصول قانون اساسی و به زیر سوال بردن آنان نیز منتفی نیست؛ به عبارتی قبح تغییر قانون اساسی را از میان می برد. بنابراین بر ملت و دولت است که نسبت به میثاق خود حساس باشند و از متزلزل نمودن آن خودداری کنند. از سویی دیگر براساس حقوق بین الملل بشر نیز هیچ الزامی برای آموزش به زبان مادری وجود ندارد. ماده۲۷ میثاق بین المللی مدنی و سیاسی برای اقلیت‌ها حق حفظ فرهنگ محلی شان قائل شده است ولی این حفظ فرهنگ به هیچ‌روی به معنای آموزش به زبان مادری نیست و در هیچ تفسیری از ماده۲۷ ، آموزش به



برگردان به فارسی:
عباس جوادی

آنچه می‌خوانید فصل کوچکی از کتاب پروفیسور ایلبر اورتایلی، معروف‌ترین استاد تاریخ در ترکیه، استاد سابق دانشگاه‌های آنکارا،وین،برلین، پربنستون،پاریس، کمبریج و آکسفورد با عنوان « تاریخ ترکان» است. این کتاب در سال ۲۰۱۵ در استانبول به چاپ رسیده است. ساختار این کتاب به صورت سؤال هائی پیچیده شده است که اورتایلی به آنها جواب می‌دهد.

■ **غزنویان و قراخانیان اولین دولت‌های مسلمان ترک بودند. می‌دانیم که قبل از غزنویان هم در خراسان و ماورالنهر (فرا رود) دولت ساسانیان نفوذ و قدرت بسیاری داشت. در باره روابط ایران با ترک‌ها و اسلام چه می‌توان گفت؟**

ایلبر اورتایلی – برای درک پدیده ترکی و ترک‌ها در این دوره، درک تمدن ایران و ساسانیان نقشی اساسی دارد. ایران همسایه ترکیه امروز و عثمانی دیروز است. ایران، در عین حال دنیائی است که دولت سلجوقی آناتولی از نگاه دولتی و اداری تابع و «واسال» آن بوده است چونکه در ایران هم «سلجوقیان بزرگ» حکمرانی می‌کردند. ایران حتی قبل از اسلام هم با ترک تباران و زبان آنها تماس مستقیمی داشت. از این جهت درک دوره ساسانی اهمیت دارد. آنچه که می‌بینیم این است که تمدن ترکی در کنار تمدن ساسانی شاخ و برگ یافته است. تمدن ایرانی از نظر تمدن ترکی چیزی نیست که با دو سه جمله گفت و گو از آن گذشت. همان اهمیتی که یونان باستان برای تمدن کنونی غرب دارد، ایران هم برای ما همان نقش را بازی می‌کند. زبان فارسی به زبان ترکی مل، از واژگان گرفته تا مکالمه روزمره‌مان تأثیر گذاشته است. حتی بعضی کلمات مانند «انبیسمان» (بمعنی مشاور، -م) که بظاهر ترکی اصل می‌نمایند، از افعال فارسی (در این مورد «دانستن») میایند

تمدن ایرانی در زمینه جغرافیائی هم تاریخ گسترده‌ای دارد. در مراحل تاریخی قبل از ما یعنی ترک‌ها، آناتولی غربی یعنی «یونیه» در فارسی نام «یونان» داشت. به اینجا «لستان یونان» گفته می‌شد (به ترکی: «یوناستان»- م). ایران در آناتولی غربی دارای ساتراپ ها (استان‌ها) و ولایت‌های خود بود. مثلا شهر و ولایت امروزی «موغلا» («کارایا» و یا «قلاریا» ی قدیم) یک ساتراپ ایران بود. قرن‌های ششم و هفتم قبل از میلاد دوره‌ای است که در یونان، بین النهرین (میانرودان)، سوریه و مصر تأثیر ایران به چشم می‌خورد.

ایران تمدنی باستانی است که نوشتارش به ثبت رسیده است. ایرانیان خود را به تاریخ شناسانده‌اند. مثلا دگرگونی در جغرافیای بشری در تاریخ ایران بطور حیرت انگیزی کم است. برای مقایسه می‌بینیم که زبان قبضلی مصر باستان محدود به گروه کوچکی از مردم و تنها در کلیساهای آن منطقه رایج بوده و یا از هند باستان هم از نظر زبان فقط چیز کمی باقی مانده است. اما ایران اینطور نیست. امروزه روشنفکر ایرانی، زبان ساسانیان یعنی پهلوی را می‌داند. اساطیر و داستان‌های آن دوران هنوز زنده‌اند. افسانه‌های ایللیاد و اودیسه یونان باستان این قدر امکان بقا در میان مردم مدرن نداشته‌اند. در ایران حتی کسانی که خواندن و نوشتن نمی‌دانند هم داستانهای «شاهنامه» را بزبان می‌اورند.

■ **در آن دوره بغداد شهر فرهنگ و عرفان بود...**

بغداد آن زمان در تمام تاریخ، شهربهترین ترجمه‌ها، شهر پر احتشام ترین کتابخانه‌ها و مدارس بود. علاوه بر این بغداد مرکز نسخه برداری (استنساخ)، تکثیر و توزیع آثار تألیف شده بود، مرکز نگهداری تالیفاتی بود که از اقصی نقاط دنیای اسلام به آنجا آورده می‌شد. فیلسوف معروف الفارابی (وفات: ۹۵۰ م) شخصیت چنین محیطی بود. در مصر جغرافیدان معروف مسعودی (وفات: ۹۵۶) آثار خود را در این دوره به قلم می‌آورد. مصر همچنین موطن خردیخان بزرگ، الکندی هم بشمار می‌رود. تحولات دیگری هم بوده‌اند. شاعر نامدار ایران، فردوسی، تألیف «شاهنامه» را که با آن اثر تمدن ماقبل اسلامی ایران را احیا کرد، در اواخر قرن دهم برای اتحاف به حکمران خود محمود غزنوی به پایان رسانید. ابتدا ماورالنهر و سپس خراسان و ایران در قرن یازدهم موطن دانشمندانی همچون ابن سینا و بیرونی شد. علاوه بر این، در این عصر نیم قاره هند هم وارد دایره توجه این تمدن شد. بیرونی یک متخصص برجسته هندوستان است. همچنین تألیف «دیوان لغت‌الترک» را محمود کاشغری هم در همین دوره انجام داده است.

طوری که می‌بینیم، در این دوره کشورهای شرقی از سرحدات چین تا حوزه رود فرات صحنه یک وحدت فرهنگی شده‌اند که دیگر هیچ وقت شاهدش نبودیم. فتوحات ترکان در این دوره نقشی متحد کننده بازی کرده است.

آیا ایران ساختاری «کاسموپولیت» دارد که می‌تواند اقوام مختلف را متحد کند؟

در ایران یک پدیده امپراتوری وجود دارد. ما ترک‌ها هم به عنوان یک ملت جزو وارثین این پدیده هستیم. خواهیم دید که کارکرد دولت، سازمان‌های دولتی، اسکان و یا نگاه به موضوعات دینی در میقاسی وسیع از همین پدیده امپراتوری سرچشمه می‌گیرد. ایران به عنوان یک امپراتوری جزو نمونه‌های شرقی امپراتوری‌های حوزه مدیترانه است. تا زمانیکه ترکان به این مناطق نیامده بودند، ایرانیان نام «ایران» را بکار نمی‌بردند. این تعبیر قبلا به ندرت و

در چهار چوب محدودی بکار می‌رفت. بقول ایرانشناس معروف معاصر، برت فراکتر، تعبیر «ایران» مربوط به عصر سلجوقیان می‌شود. پیش از سلجوقیان، ساسانیان از یک آرین شهر (ایران‌شهر) سخن می‌گفتند اما این تعبیر چندان رواج نداشت. در این زمینه نظر ایرانشناس برت فراکتر مورد قبول اکثریت است.

در سال‌های ۲۰۰۰ قبل از میلاد در جغرافیای ایران ایلامیان می‌زیستند. ایلامیان ربطی به ایران امروزه نداشتند چونکه آن‌ها آریائی تبار نبودند. موضوع زبان ایلامیان هم بسیار مباحثه انگیز و تا امروز ناروشن است. شاید اطلاعاتی در آینده کسب شود که باعث روشن شدن این موضوع گردد.

در جغرافیای کنونی ایران امروزه، تانپرسید کسی نمی‌گوید که مثلا فارس و یا آذربایجانی است و یا نیست. نام و دولنداری ایران دیگر کاملا جافتاده است. این یک فرهنگ است. مثلا کسانی که اتریشی باشند اما آلمانی زبان نباشند نمی‌گویند «ما اتریشی هستیم» و یا حتی استونیائی ها و لیتوانیائی‌ها هیچگاه ادعای روس بودن نمی‌کنند. طبیعتا مسلمانان روسیه هم به خودشان «روس» نمی‌گویند. اما ایرانیان، اصلیتشان هرچه باشد، میگویند «ما ایرانی هستیم» چرا که در اینجا نمونه برجسته‌ای از یک شکل گیری و انسجام فرهنگی در پیش چشممان قرار دارد.

■ **پس در آن صورت آیا می‌توان گفت که ایرانیان با فرهنگ خود احساس غرور می‌کنند؟**

صد در صد. ایران برای ما فقط یک فرهنگ همسایه نیست. مقام ایران در فرهنگ، زبان و ادبیات بسیار بلند است. با این فرهنگ حتی ما هم باید احساس غرور کنیم. شکی نیست که تماس با فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ ایران زبان ما را غنی‌تر می‌کند. اگر لاتینی نبود انگلیسی هم معنایی نمی‌داشت. در مورد فارسی و ترکی هم وضع مشابهی وجود دارد.

■ **آیا ایلام باستانی‌ترین امپراتوری نیست؟**

وقتی مصر هست به دولت دیگری نمی‌شود صفت «باستانی» و «قدیمی‌ترین» و غیره داد. موزه قاهره تنها متعلق به مصریان نیست. از این موزه دیدن می‌کنید و واله و شیدای آن می‌شوید. یک عده هم تلاش می‌کنند آثار این موزه را بخودشان وصل کنند در حالیکه این آثار را باید مثل چشم و جان خودتان حفظ کنید چرا که بخواهیم یا نخواهیم، بدانیم یا ندانیم، هممان مصری هستیم. تا ظهور اسلام، ریشه‌های تمدن معاصر در مصر است. این را باید قبول کرده به آن احترام بگذاریم. هویت‌های ملی خارج از مصر چیز دیگری هستند. توان هویت‌های ملی، در عین حال که ویژگی‌های خودشان هم مهم است، با این قبیل میراث‌هایی که از فرهنگ‌های باستانی می‌گیرد، غنی می‌شود و گرنه آن هویت ملی در یک گوشه‌ای به فراموشی دچار می‌گردد. واحدهای اجتماعی و جوامعی که امتحان آمیزش با فرهنگ‌های بزرگ را داده و با غنای فرهنگی از این امتحان بیرون آمده‌اند موجودیت با شخصیت تاریخی می‌یابند و به بقای خود ادامه می‌دهند. این، آزمونی است که ترک‌ها پشت سر گذاشته‌اند. از این جهت است که بعضی چیز هائی که به ما آموخته شده، اشتباه است. میگویند هر جا که رفته‌ایم، آن جا را تقلید کرده‌ایم. درست است، تقلید کرده‌ایم اما با همه جوانب مثبت و منفی خود، موفق به ادامه بقا در تاریخ هم شده‌ایم.

■ **پژوهش در باره ایلامیان هنوز ادامه دارد...**

درست است. اگر به یافته‌های زبانشناسی باستان نگاه کنیم، می‌بینیم که ایلامیان یک قوم آریائی نبودند. اورارتوئی ها هم آریائی نبودند. ما در این اواخر به این نتیجه رسیدیم که اینها در اصل چچن بودند. در نزدیکی شهر وان شهرستانی هست به اسم «گورپینار». در نزدیکی آنجا قصبه‌ای هست بنام «چاوش تپه» که یک ده چچن نشین دارد. این‌ها چچن هائی هستند که بعد از جنگ سال ۱۹۹۳ به اینجا مهاجرت کرده‌اند. یکی از این مهاجران موسوم به محمد که مسئول نگهدایی حفريات باستانشناسی است می‌گوید زبان لوحه هائی که برایش می‌خوانند به زبان خودش شبیه است و حالا هم این زبان را می‌آموزد. بعد این موضوع بررسی می‌شود و حالت جدی بخود می‌گیرد. و گرنه به فکر چه کسی می‌رسید که زبانه‌ای قفقازی را با اورارتو مقایسه کند؟ در تاریخ باستانشناسی این قبیل تصادف‌ها هم نقش بازی می‌کنند. حالا می‌دانیم که موقعیت تاریخی زبان چچنی چیست. شاید زبودی هویت ایلامیان هم معین شود، هویت سومری‌ها هم... سومری هم نه جزو زبان‌های سامی است و نه جزو زبانه‌ای آریائی. البته نمی‌توان با این ترتیب زود حکم صادر کرد که سومرها ترک بودند. در این قبیل بررسی‌ها نیازی به شتاب‌دگی نیست.

■ **اقوام آریائی برای اولین بار چه زمانی در ایران پیداشدند؟**

اقوام آریائی در سالهای ۱۵۰۰ قبل از میلاد بتدریج در فلات ایران ظاهر شدند – در یکی دو تا از مراکز مورد ترجیح برای سکونت در ایران کنونی مانند یزد ... یعنی اینکه این مناطق از نظر آب و هوا و کشاورزی ترجیح داده شده‌اند... ایران جغرافیای بسیار مناسبی از نظر زندگی و ریشه دواندن مردم کشاورز است – گونه‌ای پر رنگ‌تر از جغرافیای آناتولی را پیش چشم خود بباورید. در مرکز این سرزمین منطقه‌ای هست با آب و خاک فراوان و پربرکت که مردم آنجا جمع می‌شوند. اینجا موضوع بر سر جلگه‌های خیلی وسیع نیست. مثل آناتولی این جلگه‌ها کوچک هستند اما تعدادشان زیاد است. طبیعی است که برای متحد کردن این جلگه‌ها یک امپراتور لازم است. از این جهت است که ایران یکی از مستحکم‌ترین پادشاهی‌های خاورمیانه را بوجود آورده است.

■ **در آن دوره مادها و پارس‌ها بودند...**

مادها و پارس‌ها اقوام جنگجو بودند، ایزد‌های آنها هم شبیه



ایلبر اورتایلی استاد تاریخ ترکیه

ایران برای ترکیه در حکم یونان

تماس با فرهنگ‌هایی مانند ایران، زبان ما

این تمدن به کار دیگران دخالت نمی‌کند. خود همین یک نشانه آمیزش و انسجام یافتن یک امپراتوری است. در هند و مصر و آشور هم‌مینطور شده است. امپراتوری کلده (بخشی از بابل، -م) یهودیان را به بابل تبعید کرد اما هخامنشیان آنها را به موطن خودشان برگردانیدند. دوره «اسارت نخست» یهودیان هم باین صورت پایان یافت. یعنی نوعی تسامح نسبت به ادیان ونوعی زمینه مصالحه موجود بود.

■ **آیا در این دوره می‌توان از یک هنر یونانی – پارسی سخن گفت؟**

البته. اسکندر در شیراز تخت جمشید را که بخشی از پایتخت ایران بود به آتش کشید. اگر در مقام مقایسه بگوئیم، آنجا مقیاس بزرگتری از «اتاق عرض» قصر تویقایی عثمانی بود. همین جا بود که از سفیران و دولتمردان پذیرائی می‌کردند. در عین حال عدالت هم در این اتاق تجلی می‌کرد و به شکایات رسیدگی می‌شد. می‌دانیم که نوروز یکی از مراسم مهم ایرانی است. در جریان این مراسم شاهنشاه یک روز تمام بر تختش می‌نشست و نمایندگان اقوام گوناگون هدایای خود را تقدیم او می‌کردند. از قاریانی ها و ایوبنایی ها تا قاپادوکیایی ها... شاهنشاه هم بعنوان بالاترین مرجع تصمیم گیری، عدالت را جاری می‌کرد. این‌ها تجسم رسمی شدن و نمادین شدن یک امپراتوری است، یعنی اینجا چیزی مانند صحنه تئاتر پیش چشمان شماس. بطور خلاصه، تخت جمشید یک صحنه است، صحنه‌ای که حیات دولت و ملت را منعکس می‌کند.

پارس‌ها یک دوره هم با رومیان در افتاده‌اند...

این در دوره بعدی است... پارس‌ها در آن دوره‌ها جنگجویان بزرگی دارند. حکمرانان بزرگ هم دارند. سه

مانده‌اند. مثلاً به والی و استاندار «مرزبان» میگویند. اسم شهر «مرزیفون» ما هم که یک شهر آناتولی است، از همین کلمه «مرزبان» میاید. در اینجا یک نظام زمین و خاک هست. اگر به یافته‌های حفريات شهر «گوردیون» در آناتولی دقت نمائید، می‌بینید که شبکه راه‌های امپراتوری ایران تا تأسیس امپراتوری روم، کامل‌ترین شبکه راهی بود. این بنیاد همان راهی است که به مدت دو هزار سال بعنوان مسیر تجاری و نظامی مورد استفاده قرار گرفته است. نه سرحدات ولایات بیژانس بطور تصادفی کشیده شده و نه سرحدات ولایات داخلی عثمانی. نظامی که بیشتر از دیگران این راه‌ها و شبکه‌های راهی را تغییر داده، عثمانی است، چرا که به مرور زمان شکل تجارت و راه‌های دریائی تغییر یافته‌اند. این هم علتش آنست که بعد از قرن ۱۷ دنیا به سرعت تغییر یافته است. ما به ایالت رومی «پافلاگونیا» ما «کاستامونی» (قاستامونی) میگوئیم، جائی را که به آن نام «گالاتیا» می‌گفتند ما «آنکارا» نامیده‌ایم. ولایت «آیدین» ما هم متناسب با سرحدات ایالتی روم معین شده است. وقتی دنیا بخاطر تغییرات ناشی از تجارت و نقلیات دریائی عوض شد، مرکز آن ولایت هم به زاویر کنونی منتقل گردید. منطقه «منطشه» هم همان «کاریا» و یا قاریای قدیم است.

■ **هخامنشیان و یونانیان در حال جنگ باهمدیگرند، نه؟**

بله،پارس‌ها که میگوئیم همعصر یونانی‌ها هستند. همین‌ها بودند که قبل از پریکلس به آتن حمله کرده و این شهر را ویران نمودند و به آتش کشیدند. البته همه جا را ویران نمی‌کنند. از جمله می‌دانیم که در آناتولی ایونی‌ها و قاریائی‌ها بامدیران پارسی و ساتراپ‌ها رابطه خوبی دارند، چرا که



به:

ن برای جهان است

با را غنی تر می کند

نفر از این فرماندهان که با روم درافتاده‌اند منسوب به خاندان میتریداد ها هستند. بالاخره در قرن سوم میلادی سلسله ساسانیان تأسیس یافته است. اولین حکمران آنها اردشیر بابک است. کسی که بعد از او بر سر کار میاید خسرو نوشیروان دادگار (دادگر) است که همعصر امپراتور روم ژوستینیانوس است. دادکار و یا دادگر که لقب نوشیروان است یعنی «عادل». فردوسی در قرن دهم «شاهنامه» خود را می‌نویسد. از همه اشعاراو معلوم است که موضوعاتش را از فرهنگ باستان ایران گرفته است. و با این همت خود زبان فارسی را زنده می کند. این را هم به روشنی بیان می کند:

بسی زنج بردم در این سالِ سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

در «شاهنامه» حکمرانی افسانه‌ای بنام فریدون هست، شخصیتی مانند انوشیروان... این سنت دولتی و مفهوم عدالت در فرهنگ ایرانی هزار سال پایدار بوده.دین‌ها تغییر می‌یابند اما زبان و ذهنیت آنقدر عوض نمی‌شود. مثلاً از دموکراسی باستان یونان چه چیزی باقی مانده؟ و یا از فرارنه برای مصر چه چیزی مانده است؟ هیچ کس از این لاف‌های سنسچیده نگوید که گویا از آنوقت به ما آنچه که به ارث مانده فقط «استبداد و دیکتاتوری» است.نمی‌توان تنها به رژیم‌های کنونی نگاه کرد و حکم صادر نمود. هر چیزی می‌تواند بر سر جامعه‌ها بیاید. در غرب از این قبیل انسان‌ها زیاد است. میگویند: «ایرانی‌ها را تعریف می‌کنید، اما موضوع خمینی چه خواهد شد؟» خمینی که میگویند حد اکثرش کسی مانند هانری هشتم بود، بیشتر که نبود (هانری هشتم، پادشاه یکه تاز انگلستان در قرن شانزدهم، -م. بنیاد تاریخی و فرهنگی یک چیز است، انحرافاتِی که

این مفاهیم در زبانشناسی باستان، باستانشناسی و تاریخ نویسی غرب در قرن نوزدهم رواج یافت. منظور از دوره پایانی عهد باستان، پیدایش مسیحیت است.

■ **بسیار خوب، در باره این دوره‌ها چه می‌توان گفت؟**

بہتر است اصلا هیچ چیز نگوئیم. قرن هفتم مصادف است با ظهور اسلام. اگر این را بعنوان یک انقلاب ارزیابی کنیم، پس دوره پایانی عهد باستان را چطور باید نامگذاری کنیم؟ حالا مگر صرفا بخاطر اینکه موسسه‌های امپراتوری روم دچار مشکلات می‌شوند می‌توان دوره قبلی را پاک کنیم و بگوئیم یک دوره جدیدی شروع شده است؟ در نهایت زندگی ادامه می‌یابد.پارت‌ها به ایران کنونی و سرزمین‌های دور و بر آن حکمرانی می‌کنند و روم در زمان سزار با این همسایه خود جنگ می‌کند. سزار بریتانیایی‌ها را مغلوب می‌کند، بعد به این طرف رو می‌آورد و میتریداد را مغلوب می‌کند و آناتولی را لاتینی می‌نماید. اما پارت‌ها البته کار خودشان را می‌کنند. مثلاً در زمان امپراتور بعدی روم یعنی کراسوس، پارت‌ها این حاکم روم را از بین می‌برند و عده زیادی از سربازان روم را هم اسیر می‌کنند. ساسانی‌ها که می‌ایند، آن‌ها هم والرئوس را مغلوب می‌کنند و باز یک عده از سربازانشان را به اسارت می‌گیرند. طبیعی است که اینهمه اسیر را نمی‌کشند.

در مرکز امپراتوری ساسانی یعنی جندی شاپور یک مکتب فوق العاده برجسته پزشکی هست. اینجا مکتبی است که آثار یونان باستان را ترجمه می‌کنند و راه و روش‌های علمی آنها را بکار می‌بندند. طب اسکندریه را هم بکار می‌گیرند. چرا میگوئیم طب اسکندریه؟ چونکه هروفیلوس کالکدونی به اسکندریه می‌رود تا روی اموات یعنی جسد انسان‌های مرده کالبد شکافی و آزمایش کند. علت آن هم این است که مصری‌ها مومیائی درست می‌کنند و در این کار تبجر دارند. علم آناتومی و تشریح اینطور پیشرفت می‌کند. در سوی دیگر طب یهودی هست که جنبه دینی دارد و کسی نمی‌خواهد به آن توجه کند. این قبیل چیزها به دین اسلام هم وارد شده است (دین یهود به تمام امورد روزمره انسانی مداخله می‌کند، از قبیل اینکه چطور باید غذا بخوری، چطور بنوشی، زن و شوهر چطور همخوابه بشوند و غیره. این دین قواعدی باور نکردنی دارد). از هندیان هم اطلاعات علمی می‌آید. یعنی از چهار گوشه معلومات می‌آید، بعد هم طب اسلام به اینها علاوه می‌شود و در اینجا پیشرفت می‌کند. در زمان حضرت محمد اسکندریه جائی بود که مردم برای تحصیل طب به آنجا می‌رفتند. دنیای دور و بر ما گاه به سرعت و گاه تلو تلو خوران جلو می‌رود. حالا ما چطور به یک قسمت این روند سده‌های آغازین و به قسمت دیگرش "قرون وسطی" بگوئیم؟

■ **بسیار خوب، آیا می‌شود گفت که در ابتدای این قرون میانی مفهوم دولنداری پیشرفت کرده؟**

خاورمیانه و حوزه دریای مدیترانه منطقه‌ای است که اولین کارهای کشاورزی و اولین شهرها و با این ترتیب اولین جامعه سازمان یافته، یعنی اولین دولت‌های دنیا در آنجا پیدا شده است. در ابتدای تاریخ، روند شهری شدن و سازمان یابی اجتماعی که می‌بینیم در حاشیه رودخانه‌ها ایجاد می‌شوند، طبیعتاً نمی‌توانست در محیط‌های خشک و بی آب بوجود بیاید. این است که دولت‌های برخاسته از تمدن‌های حاشیه رودخانه‌ها و زمین‌های حاصلخیز در تمام تاریخ براحتی به مناطق وسیعی حکمرانی کرده‌اند و بهمین جهت است که دنیای مدیترانه و خاورمیانه صحنه پیدایش و برقراری امپراتوری‌های بزرگ شده است.

اولین امپراتوری‌های سده‌های آغازین و میانه خاورمیانه و مدیترانه ناچار بودند تاسیسات آبیاری بوجود بیاورند تا از بی آبی و قحطی جلوگیری شود و همچنین ناچار بودند برای ادامه و بهبود تجارت شبکه نقلیات و کاروانسراها را بوجود بیاورند. در این قسمت دنیا، هم زمین‌های خشک و کم جمعیت به قدر کافی یافت می‌شد و هم زمین هائی که از طریق رودخانه‌ها آبیاری می‌شدند و پرجمعیت هم بودند. در چنین دنیائی امکان نداشت مانند اروپای قرون وسطی دولت‌های خرد و ریز ادامه حیات بدهند. فقط آن دسته از قدرت‌های سیاسی شانس داشتند که مناطق وسیعی را زیر کنترل خود دارند. بهمین جهت هم میگوئیم نظام دولت شرقی قرون وسطی و یا سده‌های میانه «امپراتوری بزرگ» است. ولی این را هم اضافه کنم: در همین شرایط است که برای اولین بار در این پادشاهی‌های شرقی مفهوم تعبیری بوجود می‌آید بنام «دوع دولت مرکز گرای شرقی» که تامدتی طولانی هم دوام می‌آورد و این اواخر هم بحث در این مورد هم خیلی مَد شده است. علت این مرکز گرانی شرقی این است که نقلیات و تکنولوژی مخابراتی نسبت به دوره معاصر خیلی فرق می‌کرد و اساسا به انرژی طبیعی متکی بود و یا در رابطه با خدمات پستی، سازماندهی بوروکراتیک و یا نظام پولی امکانات نظارت دولت بر این خدمات محدود بود.

در اوایل قرون وسطی و یا سده‌های میانه در خاورمیانه و حوزه دریای مدیترانه دو دولت بزرگ پادشاهی وجود دارد: بیزانس و ایران ساسانی. از این دو دولت نخستین اش میراث روم و دومی میراث هخامنشیان است. این‌ها دو نظام حیات سیاسی هستند که از نظر اداری و اجتماعی برای دوره‌هائی طولانی در تاریخ، واحدهای سیاسی بعدی را بطور عمیقی تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. در ادامه این صحبت خواهیم دید که در سازماندهی این دو امپراتوری، وظیفه کنترل اداری حتی در زمینه هائی مانند خدمات عمرانی و نقلیاتی نه در سطح کلان و مرکزی، بلکه از طریق واحدهای کوچک محلی انجام می‌شود.

■ **بله، در این دوره دو پادشاهی بزرگ روم و ایران وجود دارد اما بین این دو پیوسته شاهد جنگ هم هستیم...**

خسرو نوشیروان بیزانس را مغلوب کرده «جاده ابریشم» را به روی بیزانس می‌بندد. ایرانی‌ها تمام این راه را تا اندونزی

کنترل می‌کنند، وقتی ابریشم به بیزانس نمی‌رسد، آشوب بپا می‌شود. در این شرایط بیزانس از ترک‌ها، از بومین خان یعنی خاقان گوک تورک (در آسیای میانه، -م) درخواست کمک می‌کند. قبلا هم چند جا گفته‌ام: زامراخوس کلیکیائی که بعنوان ایلچی بیزانس پیش گوک تورک‌ها می‌رود سیاحتنامه بسیار جالبی دارد. از طرف ترک‌ها هم مانیاخ سغدی به بیزانس می‌رود. بالاخره راه ابریشم به روی بیزانس گشوده می‌شود، جالب‌تر اینکه بعد از زمان هراکلیوس، ایران مناطق فلسطین، سوریه و انطاکیه بیزانس را تصرف می‌کند تا جائیکه حتی در بیت المقدس صلیبی را که ابرن مقدس یافته بود هم به یغما می‌برند. بعدها که هراکلیوس ایرانیان را مغلوب می‌کند، این صلیب را هم یافته آن را به استانبول می‌آورد. همه اینها حوادثی هستند که مدت کوتاهی قبل از اسلام و یا وقت فتوحات اسلامی اتفاق افتاده‌اند. یعنی در پیش چشمان ما خاورمیانه‌ای وجود دارد که زیر و رو شده است. ایرانیان و رومیان در حال کشتن همدیگرند. اوضاع طوری است که گویا همه منتظرند بعد از سال ۶۳۲ لشکریان خلیفه حضرت عمر بیاید و این منطقه را دوباره متحد کند. و کسانی که این را عملی می‌کنند دو فرمانده چیره دست خلیفه عمر یعنی عمرو ابن العاص و خالد بن ولید هستند. خالد، فاتح عراق امروزی یعنی ایران ساسانی است و در عین حال همان کسی است که قبلا در نیم جزیره عربستان پیمبران دروغین را برطرف کرده یکپارچگی این منطقه را تأمین نموده بود. نتیجه این می‌شود که در سال ۶۲۲ اولین دولت اسلامی در یرث (مدینه) تأسیس می‌شود. «مدینه» یعنی «شهر» – این کلمه از آرامی و عبری وارد عربی شده است. این یک واژه مشترک از فرهنگ سامی و یکی از واژگان وحی است. در آرامی و عبری «مدینه» معنی «جایگاه عدالت» را می‌دهد.

امروزه هم لقب اسرائیل «مدینات» است.

بعد درسال چهاردهم تأسیس این دولت اسلامی شاهد گسترش آن به یک جغرافیای پهناور می‌شویم. خلیفه حضرت عمر انسانی نابغه است. مصر، بین النهرین، سوریه و فلسطین در زمان اوست که فتح می‌شود. جمعیت بزرگی را که در این جغرافیای پهناور زندگی می‌کنند و زبان هائی را که تکلم می‌نمایند در ذهن خود تجسم کنید. موضوع بر سر میراث بیزانس و ساسانی هست – از طب و اداره اراضی گرفته تا اداره مالی و اقلیت‌ها... و در این جغرافیا ادیان دیگری هم هستند.

■ **گفته می‌شود آریائی‌ها از شمال به هند آمده‌اند. هیتلر هم مدعی بود که آلمانی‌ها آریائی هستند.**

هیتلر آریائی بودن را بخصوص به بدبخت‌ترین تیم آنها ربط داد! این مثل آن است که به مسافرخانه‌های مفلوک میدان آتش نشانی آنکارا و یا محله «سیرکه چی» استانبول نام «پالاس» (قصر، -م) می‌دهند. آریائی گری اروپای شمالی هم همان طور است. ایران، هندوستان و افغانستان در تاریخ، پیش کسوتان اقوام آریائی بوده‌اند. هیتلر هم ادعای آریائی بودن می‌کند چونکه از نظر زبان بین اینها رابطه وجود دارد. بعضی بچه‌ها که در خانواده به آنها توجهی نمی‌شود رفتاری می‌کنند که گویا اصل‌ترین عضو خانواده‌اند. کار هیتلر هم از این قماش است. در واقع، فرهنگ آریائی بطور طبیعی در هندوستان، ایران و افغانستان نقش حاکم دارد چونکه در این سرزمین‌ها دین، اسامی خدایان و فرهنگ اسکان و جنگ یک روند مشابه داشته است. تمدن‌های دیگر در حاشیه هستند. مسافرخانه هائی که خودشان اسم «پالاس» می‌دهند هم هتل هستند اما بیشک هتل‌های پنج ستاره نیستند.

■ **در ایران ساسانی نظام مالیاتی چطور بود؟ مثلاً مالیات زمین و اراضی وجود داشت؟**

در نظام ساسانی، نام مالیات زمین «خراج» (و یا بهره، -م) است. ریشه این تعبیر احتمالا از آرامی است. مقدار این خراج وابسته به جنس محصول و حاصلخیزی زمین بین ۲/۱ و ۶/۱ محصول نوسان می‌کند. این خراج از کودکان، سالمندان و زنان اخذ نمی‌شود. نسبت این خراج و حجم بدهی وابسته به وسعت زمین شخم بود که به آن «گفت گاو» می‌گفتند. در زمان ساسانیان بغیر از خراجی که از دهقانان اخذ می‌شد، از یهودیان، مسیحیان و اهالی شهرها «گریت» اخذ می‌شد که بعدها نام «جزیه» گرفت که نوعی «مالیات سرانه» یعنی از هر فرد بود. زنان، سالمندان و کودکان این مالیات را هم پرداخت نمی‌کردند. جزیه وابسته به موقعیت اجتماعی و درآمد افراد طبقه بندی می‌شد و از بابت هر فرد ۵۰، ۲۰، ۱۸، ۸، ۶ و ۴



درهم گرفته می‌شد.

در دوره ساسانیان اعتقادات دینی چطور بود؟

امپراتوری ساسانی بعد از «اسکیزم» و یا «انشعاب بزرگ» (جدائی کلیسای شرق و غرب، -م) که در بیزانس پیش آمد، تبدیل به ماوائی شد که مسیحیان به آنجا پناهنده می‌شدند. بویژه پس از نشست مذهبی شهر «فس» در قرن پنجم که به محکومیت «پدر نستورئوس» طرفدارانش انجامید، آن‌ها در سرزمین ساسانیان پناه جسته در سده‌های بعدی تا درون آسیا و حتی تا ترکستان شرقی رفته و مذهب خود را در آنجا حفظ نمودند. ولی بعد از اینکه در سال ۲۲۶ بنیانگذار خاندان و دولت ساسانیان یعنی اردشیر آئین زرتشت را دین دولتی اعلان می‌کند، امپراتوری ساسانی هم به صورت جدی پایبند این دین می‌شود تا جائیکه آئین مانوی که در واقع مخلوطی از مسیحیت و دین زرتشتی بود و در ابتدا دچار فشار چندانی نمی‌شد، بعدها از سوی دولت ساسانی و موبدان زرتشتی به شدت مورد پیگرد قرار گرفته از بین برده می‌شود.

■ **آیا آئین زرتشتی را می‌توان دینی شمرد که نسبت به ادیان دیگر صاحب مدارا و تسامح بود؟**

اگر نه به کتابها بلکه به عملکرد موبدان زرتشتی نگاه کنیم، نمی‌توان به این پرسش پاسخ مثبت داد. اما این دین ماهیت تبعیضاتی و ادعای بین المللی بودن نداشت. از این جهت تا یزدگرد اول مسیحیان تحت پیگرد قرار داشتند. اما از طرف دیگر، میدانیم که بخصوص در دور یزدگرد اول ابتدا در زمان پاپ و اسقف اعظم اسحاق و سپس «یاح باللها» از کاشغر و بت لاپاد (گندی شاپور و یا جندی شاپور) گرفته تا نذب، اربل و قورخا (کرکوک) ۳۰ خلیفه گری تأسیس شده بود. همچنین میدانیم که یهودیان هم در دوره پارت‌ها (با مرکزیت بابل) و هم در زمان متعاقبین آن‌ها یعنی ساسانیان (قرن دوم تا هفتم) با عنوان «روش گالوتا» («رأس جالوت» یعنی رئیس آوارگان یهودی، به سنت دوره بابل، که مقام برجسته‌ای بود، -م) به زندگی و حتی تحصیلات خویش در این امپراتوری ادامه می‌دادند. یک تفسیر مهم تلمود هم به این صورت بوجود آمده است. ریاست یهودیان آواره (جالوت) یک مقام ارثی بود. یهودیان بغیر از صنعتگری و تجارت، به کارهای کشاورزی هم مشغول بودند اما آنها را مجبور کرده بودند در گرم‌ترین و مرطوب‌ترین کلال‌های بین النهرین کار کنند. این، جماعتی بسته و محدود به خود بود.

در زمان ساسانیان، بغیر از دوره شاپور اول که طریق مدارا در پیش گرفته می‌شد، مثلاً در اصفهان تحریکاتی شد که گفتند یهودیان یک موبد زرتشتی را بقتل رسانیده و بدنبال آن قتل عام و غارت هم رخ داد. این حادثه مصادف با دوره «پروز» بود. در این جامعه بده و بستان و یا مکالمه بین ادیان موجود نبود. هم زرتشتی‌ها و هم جماعات دیگر دینی هر کدام در چهارچوب بسته دینی، اداری و فرهنگی خود زندگی می‌کرد اما اگر یک زرتشتی مثلاً آئین مسیحیت و یا زرتشتی را قبول می‌کرد به مرگ محکوم می‌شد. بین اعیان و اشراف هم مثلاً مطالعات ادیان دیگر و یا تغییر دین چیز مذمومی بود. بهمین صورت یکی از عموزادگان شاپور دوم بنام «پیر گشنسب» بدلیل قبول مسیحیت اعدام شد. در زمینه موقعیت اجتماعی این ادیان و مناسبات بین آنها هم یک رشته قواعدی بود که باعث محدودیت هائی می‌شد. مثلاً استفاده از زنگ کلیسا ممنوع بود و مردم را فقط با کوبیدن در به کلیسا دعوت می‌کردند. این اصول بعدا از سوی دولت‌های اسلامی هم ادامه یافته است. مثلاً در «قامه» یعنی کلیسا-مزار مقدس بیت المقدس هنوز هم در ابتدای آئین دعا و نیایش، بغیر از زنگ کلیسا حلقه چوبی در هم کوبیده می‌شود. این عاداتی هست که به ترتیب از امویان، عباسیان و مملوکیان به عثمانیان رسیده و آثارش هنوز هم با برجاست.

■ **در آن صورت آیا می‌توان گفت که دولت ساسانی هم از نظر دین و هم زبان بسیار پرنگ و غنی بود؟**

البته. این امپراتوری‌ها چیزی مانند کلکسیون بودند، بخصوص از نظر زبان‌ها و ادیان. در شهر «اورفا» ی امروزه (ادسای باستان) آرامی صحبت می‌کردند. آرامی تقریباً در تمام بین النهرین رایج بود. این قوم که خودشان را سریانی و یا آسوری می‌نامند و غربی‌ها هم به آنها نام «یعقوبی» (ژاکوبیت) داده‌اند زبان آرامی تکلم می‌کرد. این زبان در داخل گروه موسوم به کلدانی یک رنگ دینی داشت و یهودیان همسایه هم به این زبان صحبت می‌کردند. در این منطقه امپراتوری ساسانی، عناصر آرامی، پارسی و عربی موجود بودند. از نظر دینی هم سه گروه بزرگ بچشم می‌خورد: مسیحیان نسطوری، یهودی‌ها و زرتشتی‌ها. البته که فهرست ادیان و مذاهب با همین تمام نمی‌شد. در پایتخت یعنی مدائن (کتسفون) در درجه اول آرامی تکلم می‌شد. در میان دهقانان بین النهر هم اساسا آرامی رایج بود تا اینکه از قرن هفتم به بعد با فتوحات عربی و اسلامی زبان ارامی هم پس رفت.

آرامی زبانی سامی است. مقب نشینی آرامی در مقابل عربی چیزی طبیعی است. اما آرامی یکی از زبان‌های کتابت ایران هم بود. گندی شاپور (جندی شاپور) مرکز دینی و علمی نسطوری‌ها بود. این دوره در عین حال از نظر رواج تفسیر متون دینی یهودی و جمع آوری تلمود در میان یهودیان جنوب بین النهرین و بابل دوره درخشانی بود. در دین موسویان، تلمود بابل در کنار تلمود بیت المقدس اهمیت خاصی دارد. به استثنای مالیات زمین و دیگر موضوعات مالیاتی، یهودیان حوزه حقوق شخصی و مدنی خود «میشنا» را خود حل و فصل می‌کردند. طوری که گفتیم، یهودیان بغیر از صنعتگری و تجارت، کشاورزی هم می‌کردند. آن‌ها چون در محدوده دینی خود زندگی می‌کردند و با فرهنگ ایرانی چندان جوش نمی‌خوردند، توانستند طرز زندگی قدیمی و اسرائیلی خود را محافظه کرده آن را به یهودیان عصرهای بعدی منتقل کنند.

موسیقی مقامی آذربایجانی به تهران می‌آید



شش

تاریخHistory

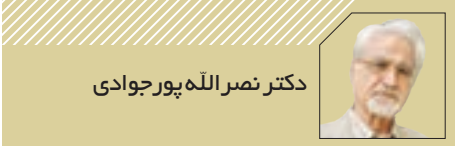
«ناصر عطاپور» کنسرت موسیقی مقام آذربایجانی را با همراهی گروه «مقام» در تاریخ ۲۱ اسفند در تالار وحدت روی صحنه می‌برد. کنسرت ناصر عطاپور دومین بخش از پروژه «هفت شهر عشق» است که برنامه ریزی برگزاری همزمان در تهران و تبریز برای آن صورت گرفته است. اجرای تبریز ۱۵ و ۱۶ اسفند در مرکز همایش‌های بین‌المللی تبریز روی صحنه خواهد رفت و تالار وحدت در یک سانس، روز ۲۱ اسفند پذیرای این برنامه خواهد بود. از نوآوری‌های این پروژه اجرای گروه کُر بانوان به صورت «مقام» است. موسیقی مقام نوعی از موسیقی حرفه‌ای شفاهی است. مقام یک نوع طبقه‌بندی موسیقی است که در دوره‌های مختلف تاریخ از جمله دوران معاصر، برای طبقه‌بندی موسیقی ایرانی،

ترکی، عربی و موسیقی‌های مرتبط (نظیر آذربایجانی، ترکمنی و کردی) به کار می‌رفته‌است یا می‌رود.

ماهیت و تقسیم‌بندی مقام‌ها در طول تاریخ ثابت نبوده، و بین موسیقی ایرانی، ترکی و عربی نیز کاملاً مطابقت ندارد اگر چه اشتراکات زیادی بین آن‌ها وجود دارد. در معتبرترین متون، تعداد مقام‌های اصلی در موسیقی ایرانی ۱۲، در موسیقی ترکی ۱۳، و در موسیقی عربی تا ۱۴ عدد ذکر شده‌است.موسیقی مقام آذربایجانی به موازات موسیقی موسیقی دستگاهی ایرانی، موسیقی مقام ترکی است اما بیشتر از همه از حیث ماهیه‌ها، گوشه‌ها نزدیک‌ترین سنت به موسیقی دستگاهی ایرانی است؛ مثلاً دستگاه شور در هر دو سنت مقام مهم است و در

نقدی بر ناآگاهی تاریخی و کوچک شمردن تاریخ ایران باستان توسط مصطفی ملکیان

انصاف چیز خوبی است



از شنیدن ناسزایی که در یوتیوب دیدم یکی از استادان فلسفهٔ اسلامی به جناب مصطفی ملکیان گفتم، من هم مانند بسیاری از دوستان ملکیان متأسف شدم. بعضی از استادان دانشگاه هستند که به دلیل سوابق تحصیل در حوزه‌های علمیه هیچکس را جز خودشان قبول ندارند و فکر می کنند که آن علوم و فلسفهٔ قرون وسطایی که خوانده اند، علم اولین و آخرین بوده و هر کس که آن علوم را به شیوهٔ طلبه های قرون وسطایی نخوانده باشد نه فقط بی سواد بلکه بلانسیبت «خر» است. اما جناب ملکیان در واقع نه فقط علوم حوزوی بلکه دانشگاهی را هم خوانده است و علاوه بر این که زبان علمی قرون وسطا را که عربی باشد، به خوبی این طلبهٔ حوزه می داند ، به زبان علمی جدید یعنی انگلیسی هم مسلط است، در حالی که من مطمئتم این جناب طلبهٔ استادشده یک جملهٔ انگلیسی را در فلسفهٔ جدید بدون استفاده از فرهنگ انگلیسی به فارسی قادر نیست بخواند. اما فضایل ملکیان در زباندانی او نیست؛ ملکیان یک متفکر اصیل و با صداقت است. کسی است که فلسفه را وسیلهٔ ارتزاق



است که ما فرهنگ و تمدن عظیمی داشته ایم.»

من قبل از هر چیزی می خواهم از جناب ملکیان بپرسم که، «اصلا شما برای چه این ماشین دروغ سنجتان را به کار انداخته اید و دروغ ما را بر ملا می کنید؟ ما این حرف را از کسانی شنیده بودیم که چهارده قرن است چشم دیدن ایران را نداشته اند و مدام در گوش ما کرده اند که ایران هیچی نداشته و هرچه هست عرب ها از راه دین و زبان خودشان به ایرانیان بخشیده اند. یا از اروپائییانی شنیده ایم که علم و فرهنگ و فلسفه و هر چه بوده محصول تفکر و علم یونانیان و بعد هم

رومیان و مسیحیان و اخیرا هم خود اروپائیان بوده و ایران هم ، چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام، هیچ سهمی در فلسفه و علوم جدید نداشته است.»

من نمی دانم که آیا آقای ملکیان جزو کسانی اند که چهارده قرن است می گویند، ایران پیش از اسلام چیزی نداشته یا جزو کسانی که هم اکنون می خواهند دست ایران را از لحاظ فرهنگی و علمی و فلسفی تهی نشان دهند تا بعد اصلا بگویند که ما کشور و ملت یکپارچه ای به نام «ایران» نداشته ایم و لزومی هم ندارد که ما آنچه امروزه ایران نامیده می شود در جغرافیای سیاسی جهان داشته باشیم ، به خصوص که این کشور دایم مزاحم همسایگان خودش هم می شود؟ پس بهتر است که آن را تجزیه کنیم و آذربایجان را به کشور قلابی آذربایجان دهیم و کردستان را هم کشور مستقلی کنیم و خوزستان را عربستان کنیم و خراسان را هم به طالبان بدهیم، و خیال همه را راحت کنیم.

من البته جناب ملکیان را متهم به ایران ستیزی نمی کنم، به خصوص که ایشان علنا اظهار کرده اند که ایران را وطن خود می داندند و آن را دوست دارند. ولی جناب ملکیان با آن همه مطالعه و هوش و استعدادی که در مسایل فرهنگی و فلسفی دارند، باید بدانند که نتیجهٔ حرف های ایران ستیزانه ای که می زنند، چیست؛ حرف هایی که بیش از یک قرن است که سطحی بودن و غلط بودن آنها نزد هر شخص تاریخ دان بی غرضی به اثبات رسیده است.

نمونهٔ این حرف های غلط و مغرضانهٔ ایشان جمله ای ست که در بارهٔ حکیم ایرانی، مانی به عنوان یکی از افتخارات پیش از اسلام ما اظهار کرده اند: « یک مانی نقاش داریم که آن هم نقاشی هایش باقی نمانده ولی به تواتر رسیده ایم که نقاش بزرگی بوده و ما اورا پیغمبر تلقی می کنیم»

صرف نظر از لحن تحقیرآمیزی که جناب ملکیان در بارهٔ حکیم مانی به کار برده ، برداشت ایشان هم سطحی و عوامانه است. معرفی مانی به عنوان نقاش امری است که در یک برهه از تاریخ فرهنگ ایران در هزار سال پیش انجام گرفته است. فردوسی در قرن چهارم و نظامی گنجوی در قرن ششم بودند که وقتی می‌خواستند مانی را معرفی کنند، او را صرفاً یک نقاش تلقی می‌کردند. و اینهم به دلیل آزار و کشتار مانویان توسط دستگاه حاکمه از سال ۱۶۳هجری به بعد بود؛ کشتاری که به دستور مهدی، خلیفهٔ عباسی برای مقاصد سیاسی انجام گرفت و مانویان مجبور شدند خود را پنهان کنند و مانی را هم نه یک حکیم و پیغمبر بلکه صرفا یک نقاش کتاب آرا معرفی کنند. جناب ملکیان حتی به خود زحمت نداده که

به ملل و نحل شهرستانی و التمهید ملاحمی رجوع کنند و مطالب آنها را در خصوص مانی و حکمای پیش از او یعنی مرقیون و باردیصان مطالعه فرمایند. هم شهرستانی و هم شهرزوری، شارح حکمت نوری، از مانی به عنوان یک حکیم یاد کرده اند و او را از زمرهٔ حکمای نوری برشمرده اند. متأسفانه مطالبی که ابوالعباس ایرانشهری در بارهٔ مانی نوشته و ابوریحان به خاطر بی طرف بودن ایرانشهری از او ستایش کرده است، به دست ما نرسیده است. ولی می توان گفت که ایرانشهری که خودش مانند فارابی اصل نبوت و

فیلسوفی را یکی می انگاشت، از مانی هم به عنوان یک حکیم الهی یاد کرده است. امروزه هم محققانی که در بارهٔ مانی تحقیق می کنند، از مانویت کم و بیش به منزلهٔ یک سیستم فلسفی یاد می کنند. در هر حال کتاب ها و مقالاتی که در یک صد سال اخیر در بارهٔ مانی و عقاید او به زبان های مختلف نوشته شده است، نقاش بودن مانی را یک موضوع فرعی در خصوص او و حکمت او می دانند. من در اینجا اعتراف می

کنم که تا زمانی که مقالهٔ بلند لئو سووینی را در بارهٔ «خود مینوی» از نظر مانی و مقایسه آن با مفهوم «خود» نزد پلوتینوس یا افلوطین نخوانده بودم، اهمیت مفهوم خود یا Self را در تاریخ فلسفه درک نکرده بودم. جناب ملکیان کافی است نگاهی به فهرست تحقیقات مانوی در کتاب کتابشناسی مانی، نوشتهٔ خانم فریده رازی که حدود سی سال پیش نوشته و من در مرکز نشر دانشگاهی چاپ کنیسی ماردم یا کتاب کتابشناسی مطالعات مانوی، اثر دکتر شکری فومشی، بباندازند تا قدری با کارهایی که اخیرا در بارهٔ مانی شده است، آشنا شوند. و اگر می خواهند اطلاعات بیشتری پیدا کنند به کتاب مانی شناسی تقی‌زاده که در واقع قدیمی شده است، بباندازند. آثار جدیدی هم که در قرن بیستم از مانی پیدا شده و به زبان های اروپایی ترجمه شده و بعضا به فارسی هم برگردانده شده، آنقدر زیاد است که مطالعهٔ آنها کار یک سال و دو سال نیست. همین مجالس مانی که تحت عنوان کفالاتیا چاپ شده است، با همهٔ افتادگی هایی که دارد، برای نشان دادن ابعاد شخصیت مانی به عنوان یک حکیم و متفکر دینی کافی است. جناب ملکیان اگر فقط یکی از این کتاب هایی که من ذکر کردم، می دیدند و حتی سرسری هم مطالعه می کردند، مطمئنا از آنچه سال ها پیش در بارهٔ مانی گفته اند، پشیمان می شدند.

باری، مانی یکی از سرمایه های فرهنگی ما ایرانیان است که توسط جناب ملکیان مورد تحقیر و ریشخند قرار گرفته است. ملکیان در واقع همهٔ سرمایه های ایران را به هیچ می انگازند. گویی مأموریت داشته اند که به ما ایرانیان حالی کنند که ما هیچ پخی نبودیم و همه چیزهایی که به آن می بالیم توهمی بیش نبوده؛ توهمی زاینده ناسیونالیسم رمانتیک. می فرمایند : «آخه عزیز من، فرهنگ و تمدن مدرک می خواهد

». یونانی ها برای دعوی های خود مدرک داشتند. افلاطون و ارسطو و پلننه ثون و مجسمه ها و نمایشنامه ها کتاب های اقلیدس و جالینوس ثابت می کند که یونانی ها تمدن و فرهنگ داشتند ولی ما ایرانی ها چی؟ هیچی؟ فقط ادعا. « انصافا شما از آن چیزی که در قلمرو ایران می بینید، غیر از تعدادی بنا که آنها را نیز همهٔ مورخان گفته اند هخامنشیان تعدادی مهندسان و معماران رومی را آوردند و برای ما اینها را ساختند. اگر اینها را بگذارید کنار، شما اثر هنری و یا عرفانی نشان بدهید. ممکن است عده ای بگویند همهٔ اینها سوخته است، ولی این را باید نشان بدهد کسی که می گوید ما داشته ایم.»

این سخنان را کسی باید بزند که یا دشمن ایران و تمدن ایرانی است یا خودش را بکلی به نادانی و بیسوادی زده است. اگر کسی فقط یک بار به موزه های ایران یا موزه های بزرگ مثل لوور و بریتیش میوزیوم و ارمیتاژ و متروپولیتن نیویورک سر زده باشد و یک نگاه سرسری هم به آثار هنری بخش تمدن ایران زده باشد یا محل آفرینش آثار دورهٔ اسلامی را در این موزه ها دیده باشد، این حرف های خصمانه را در بارهٔ تمدن ایران نمی‌زند. آقای ملکیان این فرمایشات را پنج سال بعد از نشر کتاب شکوه ایران زده اند و اگر جلد اول کتاب را خوانده بودند یا فقط عکس های آن را که عکاس هنرمند ایرانی غضبان پور گرفته است، تماشا می‌کردند این حرف ها را نمی زدند. من همانطور که در مقدمهٔ انگلیسی خودم نوشته ام، ایران یکی از شش تمدن بزرگ جهانی است، در کنار تمدن های چین و هند و

هر دو به شکل مشابه گسترش می‌یابد. یونسکو در سال ۲۰۰۸ موسیقی مقامی آذربایجانی را در میراث معنوی فرهنگی بشر ثبت کرد. چهره‌های جوانی همچون: «وحدت رحیمی، پدram رنجبر، جعفر نوعی و علی رشیدی» در این کنسرت در کنار استاد «ناصر عطاپور» به اجرای زنده خواهند پرداخت.

دیگر اعضای این گروه عبارتند از: «قوجااختیار: حمید حسن زاده/ گروه کر بانوان؛ لیلی نوایی/ عاده بلندی/ بهاره دیباور/ المیرا داننده/ سانای عباس پور/ شنلیک محمودی. نوازندگان: محمد علی بزرگز: تار/ افشین علوی: کمانچه/ آرش سرانی آذر: بالابان/ مهدی مصلح: عود/ آیدین شکری: ناگارا/ کاوه جعفری: تارباس/ روژین قیصر: قانون/ مهدی سرابی نژاد: پرکاشن»



بیشتر نباشد، کمتر نیست. من دینکرد ششم را مثال زدم؛ چون دو سال مرتب آن را مطالعه کردم و آن را دریایی دیدم بی کرانه. مبالغه نمی کنم. در بارهٔ هر بند این کتاب می توان مقاله ها نوشت. دینکردهای دیگر هم همینطور . برخی از نوع هایی (ژانرهایی) که بعدا در دورهٔ اسلامی در ادبیات فارسی شکل گرفته است، ریشه در ادبیات فارسی میانه دارد و من به یکی از این نوع ها در مقدمه ای که به غرائب میرزا حبیب اصفهانی نوشته ام، اشاره کرده ام. ایران شناسی در دانشگاه های معتبر اروپایی و آمریکایی یک دیپارتمان برای خود دارد و دانشجویان زیر نظر استادان ایران شناس در زبان های باستانی ایران ، دین یا ادیان ایرانی، هنرهای ایرانی، ادبیات پارسی میانه و عناصر فرهنگی ایران تحصیل و تحقیق می کنند و هرساله صدها مقاله و کتاب در زمینه های مختلف ایران شناسی منتشر می شود و شما بی اطلاع از همهٔ آنها اینجا می نشیند و مصاحبه می کنید و منکر همه چیز می شوید. انصاف هم خوب چیزی ست، آقای ملکیان!



داستان‌های شاهنامه

به زبان ساده

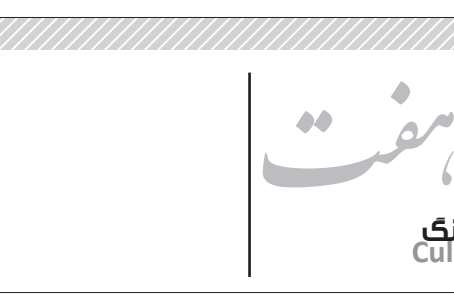


ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال هشتم | شماره ۶۴ | ۸ صفحه

هفت
فرهنگ
Culture

«پاورقی‌ها» عنوان مجموعه کتابی پنج جلدی است که به تازگی توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به تازگی منتشر شده و داستان‌هایی از شاهنامه فردوسی را به زبانی ساده برای کودکان و نوجوانان در بر می‌گیرد.این مجموعه تلاش می‌کند نشان دهد یک متن کهن یا اسطوره‌ای چه ظرفیت بالایی دارد و چگونه به مرور، دگرگون و از دل آن متنی تازه زاده می‌شود.

محمد دهریزی و امیرحسین زنجانبر و نویسندگان مجموعه «پاورقی‌ها» در همان مسیری قرار گرفته‌اند که در طول تاریخ ادبیات این سرزمین، ده‌ها و صدها و شاید هزاران نویسنده و هنرمند بزرگ در همین مسیر تلاش کرده‌اند آثار ارجمند ادبیات کهن فارسی را برای نسل‌های گوناگون مخاطبان به ویژه کودکان و نوجوانان ساده‌نویسی و بازنویسی کنند. در عین حال دو نویسنده مجموعه پنج جلدی تلاش کرده‌اند در ابتکار و تجربه‌ای جدید از ظرفیت‌های پاورقی برای آشنا کردن نسل جدید با متون کهن و البته



گزارشی از سخنرانی حبیب‌اله فاضلی در همایش اصل ۱۵ قانون اساسی؛

دوگانه زبان‌پدري و مادري در قوانین اساسی ایران

نیست و قرار نیست وضعیت جدیدی را خلق کند بلکه دقیقاً به امتداد طبیعی و تاریخی «فرهنگ زبانی» در ایران اشاره دارد و در مجلس مذکور هیچ قدرمیتی‌نی برای برداشت مخالف این ایده وجود ندارد. اصل ۱۵ کمترین اختلافی با غایت زبانی قانون اساسی مشروطه ندارد کما اینکه در قوانین عادی سالیهای بعد از انقلاب مشروطه وقتی به رسمیت و اشتراک زبان فارسی تأکید می‌شد (مانند قانون ثبت ۱۲۹۰) همه آن را بدیهی و طبیعی می‌دانستند. به عبارت دیگر سکوت قانون اساسی مشروطه درباره زبان فارسی نوعی «تصراف بدوی» یا انصراف به جهت کثرت وجود بود که نیازی به ذکر آن نبود. اصل ۱۵ چیزی جز تعیین بخشی روح قانون اساسی مشروطه نیست، این دو مجلس با وجود تفاوت در زمان، مکان، ایدئولوژی و از همه مهم‌تر بازیگران که به قول ریهنالد کوزلک «همزمان ناهمزمان» بودند روایت یکسانی را تولید کردند. در بسیاری از نظریه‌ها، فرهنگ برای تمدن‌های بزرگ پدر محسوب می‌شود که مخزن الاسرار سیاست، اجتماع، سبک زندگی و جهان زیسته از اسطوره تا فلسفه و سیاست است، به همین دلیل است که فرهنگ پدر همه کنش‌ها محسوب می‌شود. فرهنگ ایرانی پدر جهان ایرانی است و زبان فارسی برای تمام ایرانیان حوزه ایران فرهنگی و سیاسی رابط و خانه آن بوده است. این ادراک نهایی بازیگران دو قانون اساسی بود.

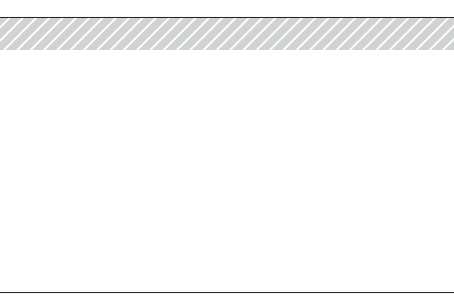
آنها بدرستی زبان فارسی را «زبان پدري» می‌دانستند که تعارض با زبان مادری ندارد مگر در سایه شایلون سیاست ابزاری و روایت‌های کلان جامعه‌شناسانه. یکی از شانلگان قدرتمند این ادراک این است که هیچ یک از دو مجلس و حتی بازیگران انقلاب تصویری عددی از زبان فارسی به این معنا که زبان اکثریت و با چه تعدادی از مردم ایران است نداشتند بلکه نگاهشان به این زبان به مثابه «امر مشاع» غیر قابل تقسیم بوده که نه تنها در تملک هیچ قوم یا گروه خاصی نبوده و نیست بلکه میراث و حقی است که بایستی همگان از آن برخوردار شوند. صدر اصل اشاره به این حق مشاع بر زبان فارسی دارد، به همین دلیل هم هست که در اصل ۱۵ تعبیر اکثریت نیامد و از واژه مشترک استفاده شد و برخلاف اکثر قوانین اساسی «اقلیت زبانی» (Minority Language) را شناسایی می‌کنند قوانین اساسی ایران (مشروطه و جمهوری اسلامی) مفهومی بنام اقلیت زبانی وجود ندارد و تصادفی نیست که مفهوم اقلیت در دستگاه‌های حقوقی ایران تنها به ادیان و فرق غیراسلامی اشاره دارد و مفهوم «زبان قومی» در اصل ۱۵ نیز با پیشنهاد آقای خالائیان و در اشاره به اقلیت‌های مذهبی غیراسلامی بویژه گروه قومی ارمنه اشاره دارد و سایر گروه‌های زبانی با عنوان زبان‌های محلی شناسایی شده‌اند و اساساً واجد صفت اقلیت نیستند. طی سه دهه گذشته بویژه پس از جنگ تحمیلی این اصل سه دسته روایت را به خود دیده است، روایت تاریخی، حقوقی و سیاسی. دو روایت نخست می‌توانند غایت اصل را منعکس کنند اما روایت سیاسی که بر منطق «ووست- دشمن»/ (زبان ملی – زبان محلی) استوار است و قومی گروه‌های زیادگرا و تجزیه‌طلب ارا به می‌شود خوانشی غیرعلمی، ساختار شکنانه و ضدتاریخی است. به نظر ما باید همانند هوبرت شلایشر کتلی با عنوان «شگردهای بحث با قوم گرایان» نوشته شود، قوم‌گرایان در بهترین حالت همه تاریخ و فرهنگ ایران را اپوخه می‌کنند و با حال گرایی رادیکال (Presentism) نه به گذشته متعهدند و نه به آینده. گذشته قومی ایرانیان را نه یک عینیت پیوسته (process) بلکه محصول دگرگونی و رخداد (Event) می‌دانند بنابراین کل تحولات و رویدادها همانند شیوه تنظیم قانون اساسی را یا محصول تصادف و رخداد می‌دانند یا دسیسه رضاشاه و دیگران. دستگاه معرفت‌شناسی قوم‌گرایان در ایران همانند بنیادگرایان در جهان است، بنیادگرایان با نفی حال درصدد ساختن آینده در گذشته‌اند و قوم‌گرایان با جعل گذشته و بدون تعهد نسبت به آینده درصدد ساختن «لکون» هستند. گفتار گذشته، بی‌تعهدی نسبت به آینده و بهره‌گیری ابزاری از مفاهیم شریف حقوق بشری سه ویژگی اصلی قوم‌گرایی در ایران است که آنتاگونیسم زبانی، تنفر قومی و برادر کشی بر تارک آن پیداست. اگر کسی می‌خواهد نتیجه نهایی گفتار قوم‌گرایانه را دریابد روایت مایکل مان جامعه شناس بزرگ انگلیسی در کتاب «رویه سیاه دموکراسی» را ببیند که خلاصه‌اندش این است که شروع این بازی باخت همگان است.

متن سخنرانی دکتر حبیب‌اله فاضلی استاد علوم سیاسی

دانشگاه تهران در همایش اصل ۱۵ قانون اساسی

در تاریخ ۱۳۹۷/۱۱/۲۹

ایجاد جذابیت و علاقه‌مندی در آنان برای مطالعه بیشتر آثار فاخر ادبیات ایران استفاده کنند به نحوی که چشم خواننده در هر صفحه این اثر ابتدا به متن‌های کوتاه بالای صفحه می‌خورد که به قلم یکی از نویسندگان، بخش‌هایی از داستان‌های شاهنامه به‌نثر و با رنگ قرمز روایت شده و در پایین صفحه، همان داستان‌ها به قلم نویسنده دیگر اثر به رنگ سیاه و با زبان امروزی در اختیار مخاطبان این مجموعه یعنی گروه سنی نونگاه (بالای ۱۲ سال) قرار گرفته است. داستان‌هایی از رستم، آرش کمانگیر، گردآفرید، زال و ضحاک در این مجموعه پنج جلدی منتشر شده است. در پشت جلد اول؛ «هفت‌خوان رستم» با تصویرگری عاطفه قنبریان نائینی آمده است؛ «هفت‌خوان رستم به علاوه یک پاورقی» زاده داستان «هفت‌خوان رستم» در شاهنامه فردوسی است؛ اما نه داستان هفت‌خوانی که با کشتن دیو سفید در خوان هفتم به پایان می‌رسد؛ بلکه داستانی است که خوان هفتم آن آبستن ماجرای دیگری است.



گزارشی از سخنرانی حبیب‌اله فاضلی در همایش اصل ۱۵ قانون اساسی؛

دوگانه زبان‌پدري و مادري در قوانین اساسی ایران



برمی‌گردد و فراتر از نظام سیاسی خاص یا حتی قانون اساسی خاصی جای می‌گیرند. به عبارت دیگر این دسته از اصول و ارزش‌ها را می‌توان ذیل مفهوم اصول فراقانون اساسی (Supra Constitutional) قرار داد که هم می‌توان آنها را به کدهای قانونی و سیاستی تبدیل کرد و هم به مثابه نظم مستقر و بنیادین مفروض گرفت. مثلاً استدلال مرحوم استاد کاتوزیان در حمایت از گنجاندن مذهب رسمی در قانون اساسی این بود که در هر صورت نظام حقوق خصوصی و جزایی کشور به مینا و معیاری نیاز دارد و اسلام چون دارای مذاهب مختلف است نمی‌تواند مبنا قرار بگیرد و از بین مذاهب اسلامی هم مبنایی غیر از شیعه دوازده امامی در ایران قابل تصور نیست و این به معنای نادیده گرفتن حقوق سایر مذاهب هم نیست. در واقع تشیع عنصری فراقانون اساسی است که هر قانون اساسی در ایران با هر ایدئولوژی چاره‌ای ندارد یا باید به آن تصریح کند و یا باید آن را مفروض بگیرد، در این موارد سکوت و بیان قانون‌گذار انصراف به معنای واحدی دارد، یا در واقع مقتضی دیگری قابل تصور نیست.

تاریخ مجلس تدوین و تصویب قانون اساسی نشان می‌دهد که نمایندگان حوزه آذربایجان از نفوذ زیادی برخوردار بودند و در شرایط انقلابی هم هیچ دالی به وقته (Moment) تبدیل نشده بود و از طرفی هم از طرف جریان روشنفکری در ایران در یک دهه پیش از مشروطه جنبش تأمل در زبان اعم از پالایش زبان یا تغییر خط را شاهد هستیم. به عبارت زبان‌شناسانه جامعه‌نخبگی ایران دارای «هوشیاری زبانی» (Language Awareness) بود. با این وصف سوال این است که چرا نمایندگان به موضوع زبان اشاره نکرده‌اند و حتی در جلسات مذاکره نیز به آن نپرداخته‌اند؟ سال‌های ۵۶ تا ۲۴ آبان ۵۸ که پرونده قانون اساسی بسته می‌شود هویت جامعه ایران دینوزی است، در واقع امر سیاسی (جنبش) به سیاست تبدیل نشده و دالها و چارچوب‌ها تعیین نشده‌اند لذا هر گروه و فکری می‌توانست آینده‌ای را برای خودش در حیات سیاسی متصور باشد، چرا هیچ جنبش زبانی با هدف به چالش کشیدن زبان ملی وجود ندارد و امر ملی همه اوامر را دربرمی‌گرفت؟ بعلاوه کمیسیون دوم مجلس خبرگان قانون اساسی که مشمول تدوین اصل ۱۵ بوده یازده عضو داشته که شش نفر از آنها و هر چهار عضو هیأت رئیسه کمیسیون از نمایندگان حوزه آذربایجان بوده‌اند که کلیت مجلس حق تدوین این اصل و صلاح پیش‌نویس را به آنها اعطا کرده بود، پرسش هم‌چنان باقی است چرا اصل ۱۵ اینگونه تدوین و تصویب شد یا به عبارت دقیق‌تر نمایندگان آذربایجان آن را اینگونه به صحن مجلس پیشنهاد دادند؟ پاسخ به تمامی این پرسش‌ها یک جمله بیشتر نیست و آن اینکه ادراک قانونگذار اساسی در مجلس قانون اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی این بود که اکنون دقیقه‌ای از تاریخ ایران است و بایستی فلسفه تاریخ ایران در منطق قانون اساسی جاری شود. پیداست که نویسندگان قانون اساسی هر کسی که باشد حالتی غیر از وضعیت کنونی از آن صادر نمی‌شد. به عبارت دیگر برخلاف دولت‌های مدرن مولود ناسیونالیسم (nations after nationalism) این اصل درصدد سیاست زبانی

صفر است و کشور ایران روی آرامش نخواهد دید، بر این اساس معتقدم باید از مسأله زبان در ایران تا حد ممکن «سیاست‌زدایی» شود و این مهم باید از حاکمیت شروع گردد.
از سیاست زبانی تا قانونگذاری زبانی
براساس پژوهش‌های زبان‌شناسی بیش از ۵ هزار زبان زنده در جهان وجود دارد که دارای ساختار مشخص و ادبیات هستند و هر روز بر تعداد آنها افزوده می‌شود، برخی گزارش‌ها تا ۲۰ هزار زبان را نیز پیش‌بینی کرده‌اند در مقابل بیش از ۲۰۵ واحد سیاسی با قانون اساسی وجود ندارد. بنابراین یک مسأله بغرنج این می‌شود که چگونه می‌توان صدها و گاه در مواردی چون هند حقوق ویژه هزاران زبان و گویشوران آنها را در سند واحدی بنام قانون اساسی گنجاناد؛ اینجااست که ایده «سیاست زبانی» (Language Policy) بوجود می‌آید که در ادامه هویت دولت مدرن معنی پیدا می‌کند و به معنای کنترل گوهر چموش زبان تحت اراده دولت مدرن است که طیفی از اقدامات از «قانونگذاری»، تا «سنت‌حاله» و «تبعیض مثبت» را دربرمی‌گیرد. بر این اساس قانونگذاری زبانی (Language Legislation) یکی از شاخه‌های سیاست زبانی است و نه همه آن. به عنوان نمونه دولت آمریکا و استرالیا قانونگذاری زبانی خاصی ندارند و به زبان خاصی در قانون اساسی خود اشاره نکرده‌اند اما در عوض سیاست زبانی قدرتمندی دارند و تلاش زیادی برای تحکیم زبان انگلیسی در داخل و ترویج و گسترش آن در خارج انجام می‌دهند. مخصوصاً آمریکا در زمره کشورهای قرار می‌گیرد که سیاست استحاله زبانی مهاجران اقلیت‌ها و غیرانگلیسی‌زبانان را پیگیری می‌کند، حتی در دهه نود میلادی تلاش‌های جدی برای رسمی‌سازی زبان انگلیسی انجام شد که سنا به آن رأی نداد. هدف اصلی قانونگذاری و اساسی‌سازی زبان رفع اختلافات و «مصالحه» است و به همین دلیل قانونگذار چاره‌ای جز اتکا به «ظرف فرهنگی» و تاریخی جامعه ندارد و همین تنوع جوامع تنوع در شیوه‌های اساسی‌سازی را در پی داشته و اگر غیر از این باشد خلاف حکمت قانونگذار است که با اقدام خود اختلافات موجود را دامن بزند و با نزاع جدیدی را ایجاد کند. بعلاوه قانون اساسی محصول چانه‌زنی و برابند همه نیروهاست وعلايق و رضایت همه نیروها و بازیگران را بازتاب می‌دهد.

پژوهش‌های موجود بر روی دویست قانون اساسی موجود نشان می‌دهد که ۲۴ نوع اساسی‌سازی زبان یا شیوه توجه به زبان در قوانین اساسی وجود دارد که هر یک بازتاب تاریخ و مناسبات اجتماعی همان کشور است. نزدیک به ۱۵ درصد از قوانین اساسی جهان از رهیافت موسوم به «دست‌های بسته» (Hands- off) پیروی می‌کنند یعنی به هر دلیلی در قانون اساسی‌شان اشارهای به مسأله زبان نشده است، مناسبات طبیعی را پذیرفته‌اند و دلیلی به تصریح آن ندیده‌اند و یا بر روی زبان واحدی به توافق نرسیده‌اند و آن را مسکوت گذاشته‌اند؛ کشورهایی چون آمریکا، ژاپن، هلند، اروگوئه، قانون اساسی مشروطه ایران، میانمار، دانمارک، استرالیا و کره از جمله این کشورها هستند. در واقع این دسته از قوانین اساسی زبان رسمی (official language) و زبان ملی (national language) را شناسایی یا تعیین نکرده‌اند و برای دولت هم تکلیفی نسبت به زبان ملی و محلی یا گویشوران آنها قائل نشده‌اند. دسته بزرگ‌تر قوانین اساسی که بالغ بر ۸۰ درصد می‌باشند مبتنی بر رهیافت «دست‌های باز» (Hands-on) هستند. در واقع این دسته از قوانین اساسی آگاهانه و به دلایل متنوع و به شیوه‌های مختلف به تعیین زبان رسمی، زبان ملی (یا هر دو) و یا ترتیبات و تکالیف دولت (provisions) در حوزه زبان (و یا هر سه مورد) پرداخته‌اند. این رهیافت از تنوع بالایی برخوردار است و بیش از بیست و دو شیوه را دربرمی‌گیرد که برخی از آنها عبارتند از:

دسته‌ای از قوانین اساسی زبان ملی و رسمی مشخص نکرده‌اند و آن را مفروض دانسته‌اند اما در قانون اساسی مجموعه‌ای از مقررات برای اقلیت‌ها قابل شده‌اند؛ ارزانتین، مکزیک، زلاندنو و سوئد از جمله این کشورها هستند، دسته دیگر قوانین اساسی زبان ملی یا زبان رسمی و یا هر دو را فقط تعیین کرده‌اند؛ کوبا، لیبی، ونزوئلا از این دسته‌اند. گروهی دیگر از قوانین اساسی زبان ملی یا رسمی را تعیین کرده‌اند و مقررات حمایتی از آنها را پیش‌بینی کرده‌اند؛ اتریش، کانادا، اسلواکی و ... از این وضعیت

فلسفه اصل ۱۵: همنشینی زبان پدري و مادري
مسأله زبان در قانون اساسی جمهوری اسلامی مستلزم توجه به موضوع ملی و رسمی بودن فارسی، الزامی بودن آموزش زبان عربی، توجه مثبت به زبان‌های قومی– محلی، الزامات جدید در استفاده از زبانهای جهانی است که فراتر از اصل ۱۵ است اما من می‌خواهم نکاتی را درباره اصل پانزدهم و بویژه صدر اصل بیان کنم که به ویژگی مشترک و رسمی زبان فارسی می‌پردازد. قانون اساسی جمهوری اسلامی در مسأله زبان در زمره رهیافت «دست‌های باز» است. برخلاف قانون اساسی مشروطه که رهیافت «دست‌های بسته» را پیگیری کرده و در این زمینه ساکت است.

اولین پرسشی که باید به آن پاسخ داده شود این است که آیا این دو نوع مواجهه آیا معنای متفاوتی دارند؟ به نظر من فلسفه اصل ۱۵ و سکوت قانون اساسی مشروطه جز در ادامه فلسفه تاریخ ایران قابل فهم نیست، یک دلیل مهم این است که «امر زبان» به ظرف فرهنگی ملت‌ها

با درود و احترام به اساتید و حضار گرامی و سپاس از برگزارکنندگان این همایش تخصصی؛ برای ارائه بحثم سخنرانی‌های خوب اساتید را مفروض می‌گیرم و آنها را تکرار نمی‌کنم، از برخی مفاهیم زبان‌شناسی، حقوق و فلسفه سیاسی استفاده خواهم کرد. ابتدا به مطالب و نکاتی از شیوه مواجهه قوانین اساسی دنیا با مسأله زبان خواهم پرداخت و در ادامه نکاتی را درباره فلسفه اصل ۱۵ و مسأله زبان در قانون اساسی مشروطه عرض خواهم کرد.

سیاسی شدن و سیاست‌زدایی از زبان

تلاش برای اساسی‌سازی (Constitutionalize) زبان به این معنا که حق استفاده و نشر زبان در قانون اساسی شناسایی شود و هم به این معنا که تلاش شود تا این اصل حقوق اساسی در سایر حوزه‌های دیگر قانونگذاری اعمال شود موضوع مهمی است که از ابتدای قرن بیستم بتدریج بر اهمیت آن افزوده شده است. بدیهی است که در نظام داناپی پیشامدرن این موضوع جایگاه خاصی نمی‌توانست داشته باشد. در دوران جدید به چهار دلیل مهم موضوع زبان از حساسیت و اهمیت برخوردار است که همه آنها در نهایت به ویژگی‌های گوهرین زبان برمی‌گردد؛ دلیل اول اینکه زبان دارای «بار عاطفی» قدرتمندی است، رخدادهای زبانی مثل متل و قصه و طنزهای زبانی به خاطراتی ماندگار تبدیل می‌شوند که دلنتگی و دریغ‌ناکی پایداری را به همراه دارد و بدیهی است که هیچ سیاستی فارغ از دریغ‌ناکی (نوستالژی) نیست. دلیل دوم به توانایی زبان به خلق «جامعه تصویری» (Imagined Community) برمی‌گردد، زبان فراتر از هر ویژگی دیگری می‌تواند «ما» خلق کند و «دیگری» بسازد مثل ما انگلیسی‌ها، ماچینی‌ها، ما سواحیلی زبانها و دلیل سوم اهمیت زبان در یک سده اخیر به گره خوردن آن با «علايق حقوق بشری» مثل حق آزادی بیان، حق طبیعی و غیره برمی‌گردد و بدیهی است وقتی که از «روایت حقوق بشری» سخن گفته می‌شود نمی‌توانیم نیت و علايق راویان این روایت را نادیده بگیریم. اروپای باختری و آمریکای شمالی امروزه خود را راویان برحق حقوق بشر و پدر معنی آن می‌دانند و سایر جوامع ایژه و محاسب محسوب می‌شوند. به عنوان نمونه اگر عبارت Language Right یا Linguistic Right را در فضای علمی جستجو کنید بیش از نود درصد مقالات و مطالب به کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین اختصاص دارد و سرشار از نقد و نسخه‌هایی جامعه‌شناختی درباره این جوامع است. اکثر جوامع اروپای باختری در عصر سپایکسان‌سازی (Post Assimilation Paradigm) هستند یعنی با اعمال یکسان‌سازی زبانی ظرفیت‌های سیاسی و اعتراضی غالب زبان‌ها را از بین برده‌اند. سیاست عملی قرن بیستم نیز نشان می‌دهد که ابزار زبان یکی از راهبردهای دولتهای غربی جهت فشار به دولت‌ها در آسیا و آفریقا بوده است. چهارمین دلیل اهمیت روزافزون زبان برای سیاست و دولت‌ها به «ظرفیت بسیج‌کنندگی» برای برمی‌گردد. رقیب همیشگی زبان در بسیج‌بخشی مذهب بوده که در عصر سکولار از قابلیت بسیج‌بخشی آن به میزان زیادی کاسته شده است. اما یک دلیل دیگر که خاص وضعیت فعلی ماست را می‌توان به دلایل بالا افزود و آن به ماهیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی برمی‌گردد. نظام جهانی لیبرال، جمهوری اسلامی را برنخواهد تافت و یکی از ابزارهای آن برای دخالت و فشار بر دولت در ایران پرداختن به موضوع زبانهای قومی و محلی از زاویه علايق حقوق بشری است، بعلاوه اینکه نظام سیاسی جمهوری اسلامی هم در داخل و خارج غدغه‌هایش بسیار متنوع است و هنوز این حوزه را به مثابه تهدید وجودی شناسایی نکرده و حساسیتی نسبت به آن ندارد به همین خاطر می‌توان گفت که اکنون قلب قوم‌گرایی و تجزیه‌طلبی در مجلس می‌تپد به گونه‌ای که استفاده از واژگانی چون «ملت» برای گروه‌ای زبانی در مجلس به امر رایجی تبدیل شده است. از زاویه‌ای دیگر می‌توان گفت که اکنون قوم‌گرایی به مثابه «ابریزی» است که بسیاری از مشکلات اقتصادی مثل بیکاری، اجتماعی، جنسی، هویتی و... در آن سرریز شده است.

خلاصه سخنم تا اینجا این است که سیاست مدرن اساساً نمی‌تواند نسبت به زبان بی‌طرف باشد و در سیاسی شدن زبان تردیدی نیست. این یکی از پاشنه آشیل‌های ماست، یعنی اگر موضوع زبان‌ها و گویش‌های محلی در ایران به «سیاست ابزاری» در داخل و سیاست جهانی در خارج گره بخورد وارد بازی می‌شویم که حاصل جمع آن برای ما

ماهنامه فرهنگی وطن یولی

سال هشتم | شماره ۶۴ | ۸ صفحه

مدیر اجرایی:

داود دشتبانی

دبیر تحریریه:

ماتدانا خرم

مدیر داخلی:

میلااد امیدوار

صفحه‌آرایی:

محمد علی‌بیگی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول:

داود دشتبانی

زیر نظر شورای سردبیری

راهنمای وطن

وطن پولی

«وطن‌پولوندا» به معنی «در راه وطن» عنوان نشریه‌ای تبلیغاتی در تبریز بود که ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های دهه ۲۰ به هدف ایجاد زمینه‌های فرهنگی اشغال دائمی آذربایجان توسط روس‌ها منتشر می‌کرد. نام نشریه «وطن‌پولی» به معنی «راه وطن» با کتایبه به آن واقعه تاریخی در صدد است سیمای حقیقی ایران‌زمین را معرفی نموده و بر پیوستگی‌های فرهنگی و تاریخی این سرزمین تأکید کند.

چاپ: مصمیم

Vatanyoli.mag@gmail.com

صبا به هیئت گل شد وزیر تبلیغات

بیار باده که کاینده روی کار آمد

خجسته باد به ایران باستان نوروز

که یادگار ز جمشید کامکار آمد

چه جای لشکرگ ای شاهدان اسکی‌باز

که برف آب شد و کوه اشکیار آمد

دگر به حجره نگنجد دماغ سودایی

که با نسیم سحر بوی زلف یار آمد

بزن مبیوحی و برگیز زیر خرقه ستمار

غزل بیار که بلبل به شاخسار آمد

برون خرام به گلگشت لاله‌زار امروز

که لاله‌زار پر از سرو گل‌عذار آمد

به سان دختر چادر نشین صحرایی

عروس لاله به دامن کوهسار آمد

فکند زم زمه گلیونه‌ای به برزن و کو

به بام کلیه پرستوی زر نگار آمد

گشود پیر در خم و باغبان در باغ

شراب و شهد به بازار و گل به بار آمد

صبا به شوق در ایوان شهریار آمد

که خیز و سر به در از دخمه کن بهار آمد

ز زلف ز رکش خورشید بند سیم ستمار

که پرده‌های شب تیره تار و مار آمد

به شهر چند نشینی شکستمدل بر خیز

که باغ و بیشه شمران شو فوم‌زار آمد

نوروز یادگار جمشید

استاد محمد حسین شهریار



نوروز یادگار جمشید

استادمحمدحسین شهریار

جشن تولد ۹۰ سالگی حسن انوری

ما آذربایجانی‌ها نبودیم، چه کسی از زبان فارسی دفاع می‌کرد؟!

گفت: وقتی به سنی رسیدم باید شغلی انتخاب می‌کردم با برابم انتخاب می‌کردند، پدرم می‌خواست چون ورشکسته شده بود و دکانش خالی مانده بود، برایم بقالی دایر کند، این یک راه بود. راه دوم که به من پیشنهاد شد روزی بزرگان ده بزرگ از من برای ناهار دعوت کردند، وقتی وارد مجلس شدم، دیدم همه بزرگان هستند و تنها جوان ۲۱–۲۲ ساله من هستم و وقتی شروع به صحبت کردم دیدم جریان گفت‌وگو به سمت من روانه است، تعجب کردم از من چه می‌خواهند و چه باید بکنم، بالاخره لب کلام از درون ایما و اشاره و سخنان کوتاه سربرآورد و صریحا گفتند چون حسن انوری هستی می‌خواهیم لباس روحانیت بپوشی. چرا من درس حوزوی خوانیده بودم. من به شدت امتناع کردم. این هم راهی بود و راه سوم این بود که در تکاب یک دبستان شش‌کلاسه به طور خصوصی اداره می‌شد. البته اسمش خصوصی نبود و می‌گفتند دبستان ملی محمدیه. یک آموزگار کم شده بود. از من دعوت کردند جای آن آموزگار را بگیرم و در کلاس سوم ابتدایی به تدریس بپردازم. من این راه را انتخاب کردم و ادامه دادم. در کنار تدریس تنها چیزی که مایه دلخوشی من بود و لذت می‌بردم، خواندن کتاب بود. زیاد کتاب می‌خواندم. در میان کتاب‌ها،رمان‌های بزرگ دنیا را نه رمان‌های مبتذل را می‌خواندم. مثلا «جنگ و صلح» تولستوی که برخی نقادان معتقدند بزرگترین رمان در عالم نویسندگی د ر تمدن بشری است یا «دیوید کاپرفیلد» چارلز دیکنز که انگلیسی‌ها آن را بزرگترین رمان بزرگ دنیا می‌دانند، رمان‌های رومن رولان، «ژان کریستف»، «جان شیفته» که به انسان روح می‌دهد و روح انسان را تازه می‌کند. همه رمان‌هایی را که به فارسی ترجمه شده و می‌توانستم دسترسی داشته باشم خواندم. خیلی چیزها از رمان‌ها آموختم اما یکی را می‌گویم. من از رمان‌ها آموختم هر کاری را که می‌خواهم انجام دهم، درباره آن تحقیق کنیم، پژوهش کنیم، بررسی کنیم، پرس‌وجو کنیم که چطور می‌شود به نحو احسن انجام داد، این بزرگترین نصیحتی است که از کتاب‌ها گرفتم و در طول زندگی تا جایی که توانستم به آن عمل کردم. امروز نصیحت‌به جوانان این است هرکاری می‌خواهند بکنند، درباره‌اش مطالعه کنند و بعد شروع به کار کنند.

در پایان مراسم حسن انوری شمع تولد ۹۰ سالگی‌اش را فوت کرد.



مدیریت موسسه و وقایع تلخ پس از آن، دکتر انوری و دیگر مولفان و اعضا صلاح دیدند موسسه را ترک کنند. درست است دکتر انوری حدود ۷۰۰ صفحه از لغتنامه دهخدا، و بیش از ۲۰۰ صفحه از لغتنامه بزرگ فارسی را تألیف کرده، اما در عین بزرگداشت این آثار، همواره در طول این دوران منتقد شیوه فرهنگ‌نویسی این دو اثر و البته فرهنگ معین بوده است. همین نقادی موجب شد دست به کار تألیف فرهنگی دیگر بزند و تجربه‌هایش را در تألیف فرهنگ سخن به کار گیرد. فرهنگ بزرگ سخن در ۸ مجلد (۸۶۰۰ صفحه) در طول ۸ سال زیر نظر مداوم و موشکافانه او به پایان رسید، کاری نزدیک به معجزه. هیچ چیز جز همان اراده، پشتکار و عشق نمی‌تواند آن را توجیه کند و من حدود سه سال شاهد این سخت‌کوشی‌اش بودم. سپس مجری برنامه، شعری را که بهاءالدین خرمشاهی درباره انوری و فرهنگ سخن گفته بود، خواند.

راهی که انتخاب کردم

در بخش پایانی مراسم حسن انوری، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی با تشکر از سخنرانان مراسم

پشتکار و عشق پیموده سخنی نیاورم. پس چنین می‌کنم. حسن انوری در سال ۱۳۴۰ پس از گرفتن لیسانس از دانشکده ادبیات تبریز به تهران آمد و در ۱۳۴۱ در پی دوستی با جعفرشعار به مولفان دهخدا پیوست. قراردادهای تألیف به نام جعفرشعار بسته می‌شد و پس از آن به نام خودش. تا سال ۱۳۵۶ تألیف بخش‌هایی از حرف‌های «الف»، «ب»، «ج»، «ک»، «م» و «ی» لغتنامه را به انجام رساند. در سال ۱۳۵۹ پس از بازگشت از فرصت مطالعاتی و استخدام در دانشگاه تربیت معلم، دوباره به موسسه لغتنامه بازگشت و این بار به تألیف لغتنامه (بزرگ) فارسی مشغول شد و تا سال ۱۳۷۳ بخش‌هایی از حرف «الف» را تألیف کرد. در سال ۱۳۷۳ با شروع تألیف فرهنگ بزرگ سخن به کار خود در موسسه لغتنامه پایان داد. سال ۱۳۹۱، پس از درگذشت یار دیرینش حسن احمدی گیوی، به موسسه لغتنامه دهخدا بازگشت تا جای او خود خالی نماند. این بار تألیف بخش‌هایی از حرف «ب» لغتنامه بزرگ فارسی را به دست گرفت. دکتر انوری در این سال‌ها چشم و چراغ موسسه بود و دل و پشت موسسه، به ویژه بخش تألیف به ایشان گرم بود تا اینکه در تابستان ۱۴۰۱ در پی تغییر

کیست از اهل قلم باشد و مجلدات فرهنگ سخن را و دیگر فرهنگ‌های ایشان را در قفسه کتابخانه‌اش نداشته باشد؟ اکثر کتاب‌ها و مقالات ارزنده او، وسعت اطلاعاتش را در زمینه تخصصی نشان می‌دهد. همانطور که آقای حداد عادل فرمودند عشق به ایران و علاقه به گسترش زبان فارسی در همه آنها به خوبی جلوه‌گر است. هرکسی حشر و نشر کوتاهی با ایشان داشته باشد به اوج دلبستگی او به این سرزمین و علاقه‌اش به ایران پی می‌برد. ارادت من به او چندجانبه است؛ هر دو ما آذربایجانی هستیم و به معنای واقعی و با دلیل و منطق دلبسته ایران و زبان فارسی هستیم. من و ایشان از فارغ‌التحصیلان دانشکده ادبیات تبریز هستیم، هم‌دوره نبودیم اما از بهره بردن از محضر استادان دانشمند دانشکده سهم یکسان داریم. خوشحالم هم در فرهنگستان و جلسات شورای عالی دایره‌المعارف افتخار همنشینی با ایشان را داشتم؛ در همه جلسات رفتار متین و موقرانه،وقت‌شناسی، نظم و ترتیب و احساس مسئولیت و اظهارنظرهای مستدل و منطقی ایشان تحسین‌برانگیز بوده است. من آدم خوشبختی بوده‌و هستم که بخت همصحبتی و همنسلی با بزرگانی چون استاد انوری را داشته‌ام. گاه مطلبی را غالباً با طنلز مطرح می‌کنیم؛ زمانی که صحبتی در دفاع از زبان فارسی پیش می‌آید، به ایشان می‌گویم اگر ما آخربایجانی‌ها نبودیم چه کسی به این خوبی از فرهنگ و زبان فارسی دفاع می‌کرد؟ از کسروی شروع می‌شود، دکتر موحد، زریاب خوبی، دکتر محمدامین ریاحی و دیگران. پس زنده باد آذربایجان در آغوش ایران.

معجزه فرهنگ سخن

مریم میرشمسی، پژوهشگر و از همکاران حسن انوری در موسسه لغتنامه دهخدا نیز در سخنانی مکتوب گفت: از من خواسته شده درباره حضور ایشان در موسسه دهخدا سخن بگویم و این کار مستلزم آن است که پنج شش دهه سابقه درخشان آموزگاری، نقش پررنگ و موثرش در سازمان کتاب‌های درسی، جایگاه کتاب‌های دستور زبان فارسی، گزیده‌های متون، آثارش درباره سعدی و حافظ، تصحیح خوب و پاکیزه‌اش از نصاب‌الصیبیان و پژوهش گرانقدرش درباره اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی و البته سرآمد همه، منظومه فرهنگ‌های سخن را نادیده بگیرم. همچنین از فراز و نشیب و دشواری‌های راهی که با اراده،

ژاله آموزگار در مراسم بزرگداشت حسن انوری گفت: زمانی که صحبتی در دفاع از زبان فارسی پیش می‌آید به شوخی به ایشان می‌گویم اگر ما آذربایجانی‌ها نبودیم، چه کسی به این خوبی از فرهنگ و زبان فارسی دفاع می‌کرد؟ ژاله آموزگار، استاد زبان‌های باستانی نیز متنی مکتوب را با عنوان «آن که آموختن را هرگز متوقف نمی‌کند، هرگز پیر نمی‌شود» برای حاضران خواند.

او در این متن نوشته بود: «انوری در ۹۰ سالگی نیز جوان است؛ چرا که به قول یکی از بزرگان فرق نمی‌کند ۲۰ ساله هستی یا ۹۰ ساله، هرکس آموختن را متوقف کند، پیر خواهد شد و هرکس پیوسته بیاموزد، جوان خواهد ماند. مهم‌ترین مسئله در زندگی جوان نگاه داشتن ذهن است، دکتر انوری عزیز که همیشه قلم در دست است و ذهنش در تکاپو است و همیشه درحال آموختن و آموزاندن است، از هر جوانی جوانتر است. همه می‌دانیم که زاده شدن یکی از بزرگترین شگفتی‌های جهان است، چه مقدماتی باید فراهم شود تا موجودی تکوین یابد و قدم به این دنیا گذارد و زندگی را آغاز کند؟ خرمندان فقط به زنده بودن بسنده نمی‌کنند بلکه با همه سازگاری‌ها سعی می‌کنند دوران حیات را به فرصتی دلپذیر تبدیل کنند و قائل به این هستند که زندگی عمر کردن نیست بلکه رشد کردن است. عبارتی را از نیچه نقل می‌کنند که شاید منسوب به او است. او می‌گوید کسی که برای زندگی‌اش چرایی پیدا کند، از پس هر چگونگی‌ای برمی‌آید. یعنی مهم است انسان مقصد اصلی را پیدا کند، مسیر درست خود به خود و با کمی تلاش سر راهش سبز خواهد شد. ما زندگینامه خودنوشت انوری را خوانده‌ایم. با کمی دقت می‌توانیم این نکته را از همان آغاز خدمت فرهنگی‌اش در تکاب دریابیم. او چرایی زندگی‌اش را یافته بود که مدارج را با موقعیت طی کرد و به این موقعیت عالی رسید و به این مقام برجسته نائل شد. همه با کتاب‌ها و مقالات ایشان آشنا هستیم و همه می‌دانیم دورانی که در تألیف کتاب‌های درسی مسؤولیت داشت، دوران طلایی مطالب ادبی کتاب‌های درسی بود، کتاب دستور ایشان که با همکاری دکتر گیوی نگاشته شده یکی از کاربردی‌ترین دستورهایست. خدمات او در موسسه دهخدا آن زمان و طبق نام و نشانی از بزرگی داشت، وصف‌ناشدنی است و متأسفانه همه شاهد بودیم ایشان در چه شرایطی مسئولیت را کنار گذاشت.

نگه کن بدین گردش روزگار

اعضای شورای حکام مرکز میراث ناملموس یونسکو تاکید کردند؛

نوروز خاستگاه ایرانی دارد

کشورهای دیگر نمی‌توانند مفاخر ایران را به نام خود ثبت کنند

است، اما در مجموع ۱۲ کشور عضو پرونده نوروز هستند و در مناطق گسترده‌تری جشن گرفته می‌شود.ثبت نوروزاحترام متقابل بین کشورها را ارتقا می‌دهد و به گسترش صلح و ارتقای همکاری‌ها و گفت‌وگوهایی فرهنگی بین‌المللی منجر می‌شود.به جز نوروز، مثال‌های زیادی در میان میراث ناملموس ثبت‌شده در یونسکو وجود دارد. این عضو مجمع بومیان در سازمان ملل برای توضیح بیشتر در این‌باره مثال دیگری آورد و گفت: وقتی کشور آذربایجان «تار» را به نام خود در یونسکو ثبت کرد، سوءتفاهمی پیش آمد، در حالیکه کنوانسیون ۲۰۰۳ اصلا بحث مالکیت عناصر را ندارد. هر کشوری که اثبات کند تار در آن کشور ساخته می‌شود برای ثبت آن هیچ محدودیتی ندارد، مثل نان لواش که نخست توسط ارمنستان ثبت جهانی شد، اما بعد ایران و کشورهای دیگر به پرونده آن اضافه شدند. البته درباره میراث ملموس و حتی مکتوب، این مالکیت‌طلبی وجود دارد، اما درباره ثبت شخصیت‌ها هیچ شخصیتی به نام کشوری ثبت نمی‌شود،فقط برگزاری بزرگداشت‌ها و رویدادهای مرتبط با آن شخصیت‌هاست که ثبت می‌شود. اینطور نیست که «این سینا» راازکستان به نام خود ثبت کند. شخصیت‌ها قابل ثبت نیستند. هر کشوری بتواند ثابت کند آن عنصر زنده در کشورش جریان دارد می‌تواند آن را ثبت کند، همانطور که آذربایجان «چوکان» را به نام خود ثبت کرد و در واقعیت، ثبت هرگونه ثبت کند. بنابراین مهم است که بدانیم میراث ناملموس مرز نمی‌شناسند. در ادامه این پرسش مطرح شد که اگرچه رویکرد یونسکو صلح است، اما چرا ایران نمی‌تواند بادگیرها را ثبت کند و چرا اینقدر با آن مخالفت می‌شود؟ و چرا درحالی که نام «خلیج فارس» بارها در پرونده لنج‌سازی آمده، ولی کشورهای اطراف همچنان از به زبان آوردن و استفاده از نام کامل خلیج فارس خودداری می‌کنند؟ که در پاسخ حاجی لاری اظهار کرد: قطعاً به عنوان ایرانی وقتی بادگیر به نام کشور دیگری ثبت شود، ناراحت می‌شوم، ولی در کنوانسیون ۲۰۰۳ رویکرد مالکیت‌طلبی وجود ندارد.

ثبت مشاهیر و مفاخر و میراث فرهنگی ناملموس ایران به نام کشورهای دیگر، معمولاً حساسیت و اعتراض افکار عمومی را برمی‌انگیزد و گاه چنین تعبیر می‌شود که داشته‌های فرهنگی ایران به انحصار و تصاحب کشورهای دیگر درآمده است. با این وجود، اعضای شورای حکام مرکز میراث ناملموس تاکید می‌کنند در این باره «سوءتفاهم» شده و طبق ضوابط کنوانسیون ۲۰۰۳ حفاظت از میراث ناملموس یونسکو، هیچ شخصیتی به نام یک کشور ثبت نمی‌شود.

علی حاجی‌لاری دبلمتار و عضو متخصص شورای حکام مرکز میراث ناملموس تهران در کارگاه آموزشی گزارشگری در حوزه میراث فرهنگی ناملموس با تاکید بر اینکه حفظ میراث ناملموس به ابراز وجود جوامع محلی کمک می‌کند و به ارتقاء صلح و پایداری جوامع منجر می‌شود و باعث هم‌زیستی مسالمت‌آمیز خواهد شد، اظهار کرد: برخی نگران هستند که میراث ایران به نام کشورهای دیگر ثبت شود، این جریان سوءتفاهمی را به وجود آورده است و این برداشت می‌شود که وقتی کشوری عنصری را به نام خود ثبت می‌کند، یعنی آن عنصر به مالکیت آن کشور درآمده است، اما به عنوان کارشناسی تاکید می‌کنم «کنوانسیون ۲۰۰۳» (حفاظت از میراث ناملموس) اصلا بحث مالکیت یک عنصر را برای یک کشور و یا گروه خاص ندارد. این خیلی نکته مهمی است که این سوءتفاهم را از خود دور کنیم. در واقعیت، ثبت هرگونه عنصر به معنی شناسایی میراث ناملموس و حفظ آن است که شاید به کل جهان تعلق داشته باشد و ثبت آن از سوی این کنوانسیون، به منزله تأیید مالکیت آن کشور نیست و در واقع ثبت، آن کشور را به حفظ و ترویج آن میراث در چارچوب قوانین ملی خود موظف می‌کند. ثبت میراث ناملموس در برقراری و استمرار صلح میان کشورها نقش مهمی ایفا می‌کند. ثبت نوروز یک مثال بارز در این باره است. نوروز خاستگاه ایرانی دارد، ولی ثبت آن در یونسکو نه تنها تأییدی بر این است که این عنصر ماهیت فراملی دارد، بلکه ابزاری است که قدرت میراث ناملموس را نشان می‌دهد. هر چند ایران نقش زیادی در ثبت جهانی نوروز داشته

روایت تصویری

از تاریخ ایران باستان منتشر شد



مجموعه چهار جلدی تاریخ مصور ایران باستان با همکاری تعدادی از اساتید نامدار تاریخ و باستان‌شناسی ایران تهیه‌شده‌وبه روایت سرگذشت و سرنوشت مردمان ایران، از آغاز تا پایان ساسانیان می‌پردازد. این مجموعه چهار جلدی که به کوشش انتشارات سایان منتشر شده، تلاشی است برای شناخت بهتر ایران و آشنایی با تجربه‌های ساکنان این سرزمین در درازنای تاریخ. کتاب‌های تاریخی بسیاری در سالیان گذشته باهدف مشابه نوشته و منتشر شده‌اند که مجموعه تاریخ مصوَر ایران، خود را وامدار تلاش‌های تمام آفرینندگان و ناشران آن‌ها

می‌داند؛ اما باید پذیرفت که اغلب منابع و کتاب‌های تاریخی موجود، برای متخصصان یا افرادی با حداقلی از مطالعات قبلی نوشته شده‌اند. به‌علاوه، فهم بسیاری از مطالب و موضوعات تاریخی، فقط با کمک تصاویر، ممکن است. توجه به این دو موضوع و لزوم تدوین کتابی برای عموم مخاطبان که تاریخ را نه فقط با یک یا دو تصویر سیاه و سفید بلکه با استفاده از انبوه تصاویر، خواندنی و آسان سازد، هدف اصلی مجموعه تاریخ مصوَر ایران باستان است. این مجموعه اگرچه سیری خطی دارد و اتفاقات تاریخ سیاسی را روایت می‌کند اما در آن، به تحولات اجتماعی و فرهنگی نیز پرداخته شده و سعی بر آن بوده که بررسی تاریخ ایران، از تمام جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، هنری و ادبی صورت گیرد. تفاوت این مجموعه با سایر مجموعه‌های مشابه در به‌روز بودن مطالب، فرم گرافیکی خاص و استفاده‌ی فراوان از تصاویر است که برای آن از حدود هفتاد محوطه باستانی عکاسی شده و اشیائی از صد موزه و مجموعه خصوصی از سرتاسر جهان به نمایش درآمده است. در نگارش و ویرایش این مجوعه چهارجلدی، اساتید چون تورج دریایی، شاهرخ رزمجو، خداداد رضاخانی، شروین فریدنژاد، کلیمار عبدی، مهرداد ملکزاده، جبرئیل نوکنده،علی‌اکبر وحدتی و دیگران همکاری داشته‌اند.مجموعه تاریخ مصور ایران قرار است ادامه داشته باشد و در جلدهای بعدی به تاریخ ایران پس از اسلام تا روزگار معاصر هم خواهد پرداخت.